

پژاک، مبارزه مسلحانه و چند پرسش از احزاب کردی

ناصر ایرانپور

در چند هفته اخیر چندین منطقه مرزی کردستان عراق توسط نیروهای حکومت اسلامی ایران با همراهی حکومت ترکیه به توپ بسته شده‌اند. توجیه دولت ایران برای این اقدام این بوده است که نیروهای پژاک که بر علیه نیروهای نظامی دولت ایران در کردستان ایران عملیات چریکی انجام می‌دهند، در این مناطق بسر می‌برند، هر چند سیاستمداران و حکومت اقلیم کردستان و حتی جلال طالبانی بارها اظهار داشته‌اند که حتی یک نفر پژاک در این مناطق دیده نمی‌شود و در این توپبارانها یک قطره خون از بینی یک پژاک نیامده است. با این وجود دولت ایران به توپباران این مناطق ادامه داده است که در نتیجه آن طبق گزارشات رسانه‌های کردستان عراق دهها روستا ویران، صدها تن زخمی و هزاران انسان تهیدست این مناطق آواره شده‌اند. چنین اقدامی همچنین باعث متشنج شدن جو این منطقه و رابطه دولت ایران و عراق از سویی و احزاب کردستان عراق و پژاک از سویی دیگر شده است، تا جایی که این حرکت عکس‌العمل مسعود بارزانی رهبر اقلیم کردستان عراق، و جلال طالبانی، رئیس جمهور عراق، را نیز برانگیخت.

به هر حال، آنچه که مسلم به نظر می‌رسد این می‌باشد که دولت ایران به فشارهایش به دولت عراق خواهد افزود، دولتی که در موقعیتی نیست که آنها را مهار نماید و یا به آنها بی‌توجه بماند. دولت اقلیمی کردستان عراق نیز این فشارها را به احزاب کردستان ایران منتقل خواهد نمود. حال برخی چون حزب دمکرات کردستان و کومله به مانند ۱۵ سال اخیر خویشتنداری پیشه می‌کنند و به وضع موجود خواسته یا ناخواسته تمکین می‌کنند و دیگرانی چون پژاک و پ.ک.ک. مقاومت می‌کنند و کم‌وبیش تحرکات نظامی خود را ادامه می‌دهند.

خود این امر این خطر را در خود نهفته دارد که دولت ترکیه که مترصد فرصت و بهانه‌ای برای یورش به کردستان عراق است، وارد خاک عراق شود. مسعود بارزانی و رئیس نیروهای پیشمرگه در این ارتباط به دولت ترکیه هشدار داده‌اند و گفته‌اند که آنها نیز در چنین حالتی بیکار نخواهند نشست و به جنگ پارتیزانی روی خواهند آورد. مهندس رحمان حاجی‌احمدی، رهبر پژاک، نیز در گفتگویی تلویزیونی گفت که در چنین صورتی یقیناً جنگ را به داخل ترکیه خواهند کشاند!!! می‌توان در چنین حالتی به آسانی تصور نمود که دولتهای ایران و سوریه و سپس عربستان نیز بیکار نخواهند نشست. نتیجه چنین وضعیتی می‌تواند جنگ تمام عیار در منطقه، سقوط احتمالی دولت اقلیمی کردستان و حتی دولت مرکزی عراق، میلیتاریزه شدن و اشغال کردستان و آوارگی میلیونها انسان و قربانی شدن هزاران تن و در نهایت شکست آزمون کردستان عراق و فدرالیسم در این کشور باشد.

خارج از آمدرورفت‌ها و نشستهای اخیر مسئولین نظامی آمریکا در کردستان عراق با پژاک به نظر نمی‌رسد که آمریکا در موقعیتی باشد که بتواند از لحاظ نظامی بعنوان وزنه‌ای کارساز به سود نیروهای کردستان ایران وارد عمل بشود، چرا که این دولت هیچگاه سیاست و استراتژی مستقلی در ارتباط با هیچکدام از بخشهای کردستان نداشته و ندارد. برخورد این کشور با فعالین کرد تابع سیاستهای عمومی‌اش در مقابل دولتهای مرکزی عراق، ایران، ترکیه و سوریه بوده است. سیاست آمریکا در ارتباط با جمهوری اسلامی در حال حاضر کنترل و مهار و محدود کردن آن در ارتباط با عراق و برنامه‌های هستی‌اش است. این دولت به هر حال، استراتژی براندازی و یا رودرویی نظامی وسیع و جبهه‌ای با دولت ایران را دنبال نمی‌کند. این سیاست در شدیدترین وجه خود تنها می‌تواند بمباران تأسیسات اتمی حکومت اسلامی ایران را به دنبال داشته باشد. لذا نه حقوق بشر، نه دمکراسی و نه کردستان فاکتوری تعیین کننده در سیاستگزاری آمریکا نیست و نمی‌تواند باشد. آمریکا حتی نه توانسته و نه خواسته پاسخ این تعرضات دولت ایران و ترکیه را بدهد و یا آن را متوقف سازد. با توجه به دشواریهای بزرگی که آمریکا در عراق و افغانستان با آن روبروست، و همچنین با توجه به فشاری که از سوی افکار عمومی آمریکا و به ویژه حزب دمکرات آن کشور متوجه دولت بوش است، انتظار نمی‌رود، تغییری اساسی در این رویکرد و سیاست داده شود. این را دولتهای ایران و ترکیه نیز می‌دانند. لذا بعید نیست که این دو کشور به بهانه فعالیتهای مسلحانه پژاک و پ.ک.ک. حملات خود به کردستان عراق و نیروهای سیاسی کردستان ایران و ترکیه مستقر در آنجا را گسترش دهند و این مسئله ابعاد خطرناکی بیابد و از جمله کل

پروژه کردستان عراق را که همه ما - با وجود تمام ایرادات برحقى که به آن داریم - نفع در حفظ و تقويت و تکامل آن داریم، به خطر بياندازد.

پرسيدنى است که آيا پژاک و پ.ک.ک.ک. چنين محاسبات و پيش بينى هاى را نکرده اند؟ آيا آنها واقعاً حاضرند برای نيل به يك «موفقيت» حقير نظامى حاصله از حمله به اين يا پاى گاه نظامى متعلق به دولت ايران يا ترقيه چنين بهايى را بپردازند؟ آيا چنين تاکتيکها و سياستهايى نيروهاى سياسى کردستان را به جان هم نمى اندازد؟ مگر زمان طولانى بين پارت دمکرات کردستان عراق و پ.ک.ک.ک. و بعدها بين اتحاديه ميهنى کردستان عراق و پ.ک.ک.ک. از جمله بر سر اين موضوع (يعنى بهره گيرى از خاک کردستان عراق بعنوان پشت جبهه در عمليات چريکى بر عليه دولت ترقيه) جنگ ويرانگر در جريان نبود؟ چه نتيجه اى حاصل شد؟ کدام طرف از اين جنگ داخلى سود برد؟ دولت ترقيه يا احزاب کردستانى؟ اکنون نيز گزارشاتى دال بر وقوع در گيربهايى بين پژاک و اتحاديه ميهنى رسيده است. چنانچه اين گزارشات درست باشند، دولتهای ايران و ترقيه به يکى از مهمترين اهداف خود رسیده اند.

در اينجا برای اينکه هيچ ابهامى را باقى نگذارم، تأکيد بر چند نکته را الزامى مى دانم:

۱. حمله دولت ايران به کردستان عراق و به ويژه به مناطق مدنى عملى ضد انساني و ضد اخلاقى و شديداً محکوم است. چنانچه اين استدلال دولت ايران (و آقای طالبانى) را پذيرفت که کردستان عراق برای اينکه پژاک در آن پشت جبهه دارد بايد بمباران و توپ باران شود، منطقاً بايد حمله اسرئيل به لبنان را تأييد نمود، حمله آمريکا به افغانستان را تأييد نمود و به ويژه حمله احتمالى دولت ايالات متحده آمريکا به ايران را تأييد نمود، چون تقريباً تمام نيروهاى اسلامگرا که در اينجا يا آنجاى دنيا به ويژه عليه دولت آمريکا «عمليات نظامى» انجام مى دهند، به نحوى از انحاء از ايران کمکهاى مادى و معنوى و تدارکاتى و تسليحاتى مى گيرند و بخشاً حتى در آن دوره مى بينند. لذا اقدام دولت ميليتاريستى ايران توجيه پذير نيست و بايد محکوم و متوقف شود، به ويژه اينکه ظن جدى در مورد دليل و انگيزه اعلام شده اين بمبارانها وجود دارد، چه که تاکنون نه پژاک اعلام نموده و نه رسانه هاى عمومى کردستان عراق گزارش کرده اند که مناطق و اردوگاههاى پژاک هدف قرار گرفته اند. به نظر مى رسد که دولت ايران اهداف اعلام نشده اى را دنبال مى کند.

۲. با همه اين احوال، کارى که پژاک مى کند را نه تنها نابخردانه، بلکه حتى مظنون مى دانم. آخر سؤال برانگيز نيست، چرا و چگونه تشکيلاتى که تا ديروز کردستان ايران اساساً برايشان وجود خارجى نداشت، بطور آشکار سمپاتى به دولت اسلامى ايران داشت، تظاهرات مردم بر عليه ربودن رهبر خود اين تشکيلات را توپه اسرئيل ناميد و محکوم نمود، نيروهايش در ايران به صورت چنان گمان برانگيز آزادى عمل و عمليات داشتند، اکنون چنان «قاطعانه» بر عليه نيروهاى نظامى دولت ايران وارد عمل شده است؟! آيا کسى ديده يا شنيده که پژاک برای يکبار هم که شده از خود انتقاد کند، يا دست کم اين تغيير موضع فاحش را توضيح دهد؟

۳. من دست و رو و چشمان همه اين جوانان شريفى را که در صفوف پژاک مبارزه مى کنند را مى بوسم. برای آنها احترام بى حد و حصر قائلم. اما هر بار که مى شنوم که دسته دسته از آنها در اين يا آن در گيرى جان مى سپارند، غم و ماتم و خشم همه وجودم را فرا مى گيرد و از خود مى پرسم که آيا چنين مواضع و سياستهايى ارزش اين همه جانهاى شريف قربانى شده را دارد. از خود مى پرسم که آيا ما راه ديگرى جز اين جنگ و گريز نداريم.

۴. صد البته کسى انتظار ندارد که مبارزه تعطيل شود و کارى صورت نگیرد. اما آيا اين مبارزه الزاماً بايد نظامى باشد، آن هم به اين شکل و در اين شرايط؟ بنا بر اين اينجا بحث بر سر اين نيست که بايد مصالح همه بخشهاى کردستان (ترقيه، ايران و سوريه) قربانى مصالح کردستان عراق شود. تصور نمى کنم که مردم کردستان عراق نيز چنين انتظارى داشته باشند. بحث تنها بر سر تطبيق شيوه فعاليت و مبارزه است و تغيير آن بر اساس شرايط موجود. حفظ و بهبود وضعيت موجود در کردستان عراق به مصلحت کل جنبش کردى است، همانطور که اين تجربه خواب آرام را از سياستگزاران و نظاميان دولتهای همسايه ربوده است و شکست آن آرزوى مشترک و به مصلحت کل دولتهای اشغالگر کردستان است. سياستهاى تشنج آميز و به ويژه تحركات نظامى پژاک و پ.ک.ک.ک. مى توانند همين دستاوردهاى اندک کردستان عراق را نيز دست آخر بر باد بدهد، سياستهايى که متأسفانه حکايت از درايت، خويشتن دارى سياسى، دورانديشى و بلوغ سياسى نمى نمايد. آرى، اگر خواهيم از گمانه زنى دورى جويم، بايد اين سياستها را در بهترين حالت به حساب بى تجربگى و چپ روى کودکانه گذاشت.

۵. در روزهاى اخير شگفتى ام دوچندان شد، آنگاه که ديدم عمليات نظامى پژاک با چنين عواقبى که تاکنون داشته، سياسيون باتجربه اى از کردستان ايران را نيز که حداقل سه دهه است در رأس رهبرى جريان متبوعشان قرار دارند، ترغيب نموده و به اين فکر واداشته که نيروهايى را برای اقدامات مشابه به داخل کردستان ايران بفرستند و اين درحاليست که اصلى ترين و عاجل ترين

وظایفی که پیش روی این عزیزان قرار دارد، حفظ همزیستی مسالمت آمیز با رفقای جناح مقابل خود، تنظیم روابط سالم و دموکراتیک تشکیلاتی، اداره مشترک یک ارگان مطبوعاتی و به ویژه یک رسانه همگانی سمعی و بصری غنی و ترسیم اصلی ترین خطوط فکری جناح یا تشکیلات خود می باشد. آنچه که جنبش کردستان اکنون قبل از هر چیز به آن نیاز دارد، اندیشه گرایی، سیاستهای روشن و تئوریزه کردن شفاف مبانی جنبش کردی و مؤکداً بازبینی راه رفته است، نه یگانهای نظامی. هر گونه اهمال و اغماض در این ارتباط، هر گونه ضعف در تبیین تئوریک و کار روشنگرانه، دیر یا زود جوانان و روشنفکران ما را به طعمه رقیبان سیاسی واپسگرا تبدیل خواهد نمود و ما را فردا با همان مشکلاتی روبرو خواهد کرد که اکنون پارت دموکرات و اتحادیه میهنی با جناح مرتجع اپوزیسیون خود دارند. هر گونه نظامی گری در حال حاضر ما را از پرداختن به این امر خطیر باز می دارد.



اصولاً در جنبش کردستان و در بین روشنفکران و حتی سرآمدان آن بحث و گفتگو بر سر مسائل نظری - صرف نظر از کارهای پراهمیتی که دکتر قاسملو انجام داد - کمتر باب بوده است. این نقصان تقریباً تمام امور نظری و پراکتیکی مربوط به جنبش کردی را شامل می شود. بدیهی است که این پدیده دلایل عدیده دارد و تا اندازه زیادی منشاء بیرونی. این نقصیه را به هر حال نباید همواره یک سویه و تماماً به حساب کم عنایتی پیشروان جنبش کردی نوشت. چرا که:

1. جنبش کردی در کردستان ایران همواره خود را یک بخش اصلی از جنبش چپ و سوسیالیستی ایران محسوب نموده است که رسالت آن همچنین روشن نمودن مبانی نظری و توجیهی ساختارهای سیاسی - اجتماعی مورد مطالبه بوده است. حتی مبانی فکری جنبش ملی را تا اندازه زیادی تئوریزینها و کلاسیکهای مارکسیست تبیین نموده اند. بنابراین دهه ها خلائی از این حیث احساس نمی شد. مقولاتی چون حق تعیین سرنوشت، خودمختاری خلقها و غیره روشن تر از آن محسوب می شدند که نیاز به کاوش و بحث و جدل داشته باشند.
2. بخش عمده ای از روشنفکران کردستان جزو سازمانهای سیاسی ایران بوده اند و برای آنها جنبش کردستان تنها تابعی از جنبش سراسری بوده است. تقریباً جملگی آنها حل مسئله ملی را منوط به لغو جامعه سرمایه داری و برقراری جامعه سوسیالیستی می کردند، لذا وظیفه خود را قبل از هر چیز تلاش نظری و عملی برای دستیابی به چنین فرماسیونی می دانستند. حتی آن پیشروانی که در کومله و حزب کمونیست ایران سازماندهی شده بودند و شده اند، چنین ساختار فکری را داشته اند و یا همچنان دارند.
3. این وضعیت زمانی فرق کرد که بین بخشی از سوسیالیستها که مبارزه طبقاتی و سراسری را ارجح بر مبارزه ملی و منطقه ای می دانستند، از سویی و فعالین جنبش ملی که اولویت را در ادامه مبارزه برای رفع ستم ملی می دیدند، از سوی دیگر اختلاف بوجود آمد و بانی بحرانهایی در بخشی از سازمانهای ایرانی و کردستانی شد. اما در این زمان هم - هر چند گمانها در مورد درستی مواضع احزاب چپ و سراسری در ارتباط با مسئله ملی بیشتر شد - از سوی چپ کردستان ایران (بر عکس کردستان عراق) تلاش چشمگیری برای ترسیم و تبیین نوین مبانی فکری و نظری جنبش کردستان انجام نگرفت.
4. جنبش کردستان قبل از اینکه یک جنبش روشنفکری و متعلق به طیف معینی از روشنفکران و نظریه پردازان باشد، یک جنبش توده ای است، واکنشی است به میزان زیادی خودانگیخته به شوینیسیم حاکم، پاسخی است فراگیر به سیاستهای آسیمیلیستی و ناسیونالیستی حاکم. لذا بیشتر حرکات مردمی در کردستان خودانگیخته و بدون برنامه و سازماندهی احزاب کردی صورت می گرفته اند. به هر حال تأملات نظری و فکری و آرمان گرایی که در سازمانهای مثلاً چپ و سوسیالیستی انگیزه حرکت و مبارزه می باشند، در کردستان نقش درجه اول را نداشته اند. همچنین نباید بافت کم و بیش روستایی و دهقانی اعضای مثلاً حزب دموکرات کردستان بعنوان رکن اصلی جنبش ملی کردستان ایران را از نظر دور داشت.
5. جنبش کردستان ایران در عرض سه دهه گذشته در بستر سیاسی و جغرافیایی و امنیتی ویژه ناخواسته ای قرار داشته و محروم از شرایط لازم برای کار فکری و نظری و پرورش کادر علمی و تئوریک بوده است. زیرزمینی بودن مبارزه، شرایط و مستلزمات جنگ مسلحانه، مستقر بودن هسته مرکزی احزاب در کردستان عراق و در خارج از کشور و از این دست هر حزبی را از بالندگی فکری و نظری باز می دارد.

با تمام این احوال می توان گفت که جنبش ملی کردستان پیشروترین، غنی ترین و رساترین جنبش ملی - منطقه ای ایران می باشد و بسیاری از سیاستهایی که تاکنون اتخاذ نموده، درست بوده اند: پرهیز از روی آوری به ناسیونالیسم افراطی، رعایت احترام کامل به خلقهای ایران، به ویژه خلقهای همجوار (با وجود جنایات فجیعی که از سوی معجوناتانی چون ملا حسنی انجام پذیرفت)، رعایت نسبی فضای باز

سیاسی در داخل خود، رعایت استقلال کامل و افتخارآمیز (با وجود اخذ امکانات مالی و نظامی از دولت سابق عراق)، تلفیق مبارزه سیاسی (از جمله مذاکره) با مقاومت نظامی، اعلام تحریم «فراندموم جمهوری اسلامی، آری یا نه؟»، اعلام شرکت در نخستین انتخاباتهای بعدی مجلس نمایندگان، پرهیز از تروریسمی که در میان ملیتهایی چون فلسطینیان و باسکها و ایرلندیها بسیار رایج است و غیره از جمله آنها می‌باشند. صد البته ضربات غیر قابل بخششی نیز از سوی همین احزاب کردی متوجه جنبشی که از سوی خود آنها رهبری می‌شده نیز شده است، که از جمله می‌توان به جنگ فجع حزب دمکرات کردستان و کومله در سالهای نخست پس از انقلاب ۵۷ اشاره نمود. اما احزاب کردستانی در مجموع احزابی باز با سیاستهایی کم و بیش درست و رهبرانی فرهیخته بوده‌اند، با وجود اینکه تقریباً همواره عملکردا بوده‌اند و به تئوری و تولید اندیشه کم بها داده‌اند.

همچنین نباید پنداشت که کار نظری و تئوری، به خودی خود احزاب سیاسی را مصون از اشتباه می‌سازد. کمالینکه جریانات سیاسی دیگر ایرانی در دوران قبل و بعد از انقلاب ۵۷ در شرایط به مراتب مناسبتری برای ترسیم سیاستها، مبانی و افقهایشان قرار داشته‌اند و در این زمینه‌ها حتماً کم هم کار نکرده‌اند. اما مگر این امر باعث مصونیت آنها از اشتباه شده است؟ مگر نه این است که پیش‌بینی‌ها و محاسبات آنها یکی پس از دیگری اشتباه از آب درآمد؟ اینجا لازم است تنها به چهار طیف سابقاً از لحاظ فکری نیرومند یا دست‌کم تأثیرگذار احزاب ایرانی چون حزب توده ایران، جنبش فدائی، مجاهدین و جبهه ملی اشاره کنیم که تحلیلهای آنها برای نمونه در ارتباط با حاکمیت بسی نادرست‌تر از مواضع احزاب کردی بوده‌اند.

و بلاخره باید اضافه کرد که احزاب سیاسی محمل مبارزه‌اند و نه حوزه مطالعاتی و تحقیقاتی.

اما آیا آنچه که فوقاً گفته شد، ما را از کار فکری مبرا می‌سازد و از اهمیت آن می‌کاهد؟ مطلقاً نه. مگر می‌شود بدون ترسیم افق و راه دستیابی به آن مبارزه نمود؟ خوب، اگر نمی‌شود، چه تلاشهایی تاکنون در این راستا نموده‌ایم؟ سرآمدان و فعالین سیاسی ما در کردستان ایران تاکنون غیر از چند اثر خاطراتی و «تاریخی» کدام اثر پژوهشی و تحلیلی را برای توجیه نظری جنبش کردستان ایران، برای ترسیم آینده‌ای که می‌خواهند به آن نائل آیند، ارائه نموده‌اند؟ آیا آشفتنگی فکری و سیاسی که در حال حاضر در داخل احزاب سیاسی کردستان ایران به وضوح قابل رؤیت است، خود دال بر این فقدان انسجام فکری و نظری و اهمال در این زمینه نیست؟

آنچه که به جنبش مقاومت ملی در کردستان حقانیت بخشیده است، قبل از اینکه برنامه این یا آن حزب داخل جنبش باشد، تبعیض و ستم و سرکوبی است که در کردستان بطور مضاعف وجود دارد. اما آیا کافی است که بگوییم که چه نمی‌خواهیم؟ آیا باید به چند برنامه نادقیق این یا آن حزب، به چند شعار مبهم‌تر این یا آن سازمان سیاسی بسنده کنیم؟ آیا درست است که هنوز هم بعد از این همه سال تلاش و مبارزه جایگاه «ملت» در دستگاه نظری طیف حزب دمکرات کردستان مشخص نیست؟ هنوز هم مشخص نیست که «سوسیالیسم» طیف کومله کدامین است و چه مختصاتی دارد؟ آیا می‌دانیم که جایگاه مثلاً مذهب و بنیادهای مذهبی در ساختار سیاسی مورد علاقه این یا آن حزب کجاست؟ آیا این صحیح است که هنوز معلوم نیست که تعامل احزاب کردی که تعداد آنها پیوسته در حال فزونی است، فردا با همدیگر چگونه و بر چه مبنایی خواهد بود؟ ارتش و همچنین نیروی مسلح داخلی چه نقشی را خواهد داشت؟ آیا...؟

جالب این است که حداقل می‌توان در تمام موارد پیشگفته پرسشهای مربوطه را مطرح ساخت و احزاب سیاسی کردستان ایران را به چالش کشید. اما یکی از مهمترین مسائلی که فوقاً مطرح نشد و اتفاقاً چنین به نظر می‌رسد که در بین احزاب کردستان تابو باشد، «مبارزه مسلحانه» می‌باشد! کم نیستند آنانی که به ناحق بحث بر سر این موضوع را تسلیم‌طلبی، «ناش‌به‌تال»، تزلزل، پشت کردن به آرمان‌گردی، خیانت به خون شهیدان و غیره محسوب می‌نمایند. حتی چنین به نظر می‌رسد که بسیاری، جنبش ملی کردستان ایران را بدون وجود نیروی پیشمرگ غیرقابل تصور می‌دانند و برای آنها «جنگ مسلحانه، هم تاکتیک و هم استراتژی» شده است.

من اینجا تلاش می‌کنم پرسشهایی را جهت برانگیختن بحثی مستدل و به دور از احساس و هیجان در این ارتباط و یا دست‌کم گشودن دریچه‌ای کوچک به آن مطرح سازم. اصلی‌ترین پرسشهایی که دست‌کم برای من مطرح هستند و امیدوارم تشکل‌های سیاسی کردی و ایرانی و همچنین همه فعالین مستقل و منفرد، یا متشکل (کرد و غیر کرد ایرانی)، همه کسانی که علاقمند به سرنوشت کردستان و آینده آن هستند به آن پاسخ گویند، به شرح ذیل می‌باشند:

۱. چه تعریف مشخصی را از «مبارزه مسلحانه» که «جنگ مسلحانه»، «جنبش مسلحانه»، «مقاومت مسلحانه»، «شورش» [«انقلاب»]، «مبارزه پارتیزانی»، «مبارزه چریکی» نیز خوانده می‌شود، می‌توان ارائه داد؟

۲. چه گونه‌هایی از «مبارزه مسلحانه» وجود دارد؟ نمونه‌های مشخص این گونه‌ها در کدامین کشورها در پیش گرفته شدند؟ تفاوت‌های مبارزات باسکها، فلسطینی‌ها، ایرلندیها و دیگر جنبشهای رهاییبخش در کجاست؟ آیا برای نمونه ترورها و بمب‌گذاریهای جریانات باسک، جنگهای داخلی ایرلند شمالی، بمبارانهای اسرائیل توسط حزب‌الله، انفجارهای انتحاری فلسطینیان را می‌توان مبارزه چریکی یا مسلحانه نامید؟ آیا داشتن اردوگاه نظامی (یا به قول منصور حکمت «اردوگاه پروری») را نیز می‌توان بخشی از مبارزه مسلحانه نامید، آن هم بدون اینکه در عرض یک دهه و نیم حرکتی نظامی انجام گرفته شده باشد؟ آیا - آن طور که حزبی عنوان می‌کند - انجام مأموریت‌های تبلیغی گروه‌های حزبی که تنها با هدف دفاع از خود در مقابل تعرض نیروهای نظامی و امنیتی دولتی مسلح هستند، نیز «مبارزه مسلحانه» نامیده می‌شود؟
۳. آیا اصولاً در پیش گرفتن شیوه مبارزاتی مسلحانه صحیح است؟ دلایل درستی یا اشتباه بودن آن کدامها هستند؟ چه زمانی «مبارزه مسلحانه» ضرورت پیدا می‌کند؟ چه زمانی باید از در پیشگیری مبارزه مسلحانه اکیداً امتناع ورزید؟ منطقه‌ای بودن یا سراسری بودن جنبش مسلحانه چه نقش مثبت یا منفی در این ارتباط بازی می‌کند؟ آیا آنانی که در مورد اصولی بودن گزینش شیوه مبارزه مسلحانه تردید دارند، قیام مردمی به انضمام خلع سلاح نیروهای نظامی حاکمیت در آستانه سقوط آن را نیز جنگ مسلحانه و به این اعتبار مردود می‌دانند؟ آیا از لحاظ میزان تأثیرگذاری درست‌تر و به ویژه از لحاظ نیروی انسانی و مالی کم‌هزینه‌تر و در یک کلام انسانی‌تر نیست که به جای انتخاب گزینه مبارزه مسلحانه ایده پاسیفیستی (صلح‌طلبانه) انحلال ارتش اجباری و همه‌ارگانه‌های نظامی و سرکوب و برای میلیتاریسم‌زدایی تبلیغ و ترویج شود؟ آیا شعار «انحلال ارتش» (خلع سلاح رقیب) با تسلیح خودی و در پیشگیری مبارزه مسلحانه در تناقض قرار ندارد؟
۴. چرا در دهه چهل و هفتم پس از به حاکمیت رسیدن اسلامگرایی در ایران، در کردستان ایران مبارزه مسلحانه در پیش گرفته شد؟ نقش و عکس‌العمل دولت ایران به مطالبات و بهره‌گیری از نیروی قهر توسط حکومت در اتخاذ این تصمیم احزاب کردی به چه میزان بوده است، بدین معنا که این امر تا چه اندازه «تحمیلی» بود و چه اندازه «اختیاری»؟ مواضع سیاسی و استراتژی خود سازمان‌های سیاسی کردستان چه نقشی در اتخاذ این تصمیم داشته است؟
۵. آیا جنگ کردستان بعد از انقلاب ۵۷ اجتناب‌ناپذیر بود؟ به چه دلایلی؟ چنانچه چنین بود، ادامه آن تا کجا ضروری یا درست بود؟
۶. دستاوردها و یا زیانهای دفاع مسلحانه به ویژه با در نظر داشت بعد منطقه‌ای آن و با عنایت به اینکه با خواسته‌های منطقه‌ای به میدان آمد، کدامها هستند؟ تأثیر آن بر افزایش خشونت و فشار دولتی بر مردم و نهادهای مستقل، میلیتاریزه و امنیتی شدن کردستان، جاش‌سازی، برافروختن حس تقابل در گروه‌های قومی و ملی مجاور، تضعیف جبهه مقاومت مدنی، کاهش طیف نیروهای شرکت‌کننده در جنبش، تضعیف اندیشه‌گرایی، تقویت انقلابی‌گری، تضعیف جبهه پشتیبانان جنبش در میان خلقها، نیروها، شخصیتها و کشورهایی که موافق اهداف جنبش، اما مخالف راه برگزیده شده (جنگ مسلحانه) هستند، احتمال بروز درگیری داخلی بین احزاب درون جنبش، تقبل محدودیتها و قیدوبندهایی که به داشتن «پشت جبهه» و اردوگاههای نظامی مربوط می‌شود، متحد کردن دشمنان خارجی (کشورهای هم‌جوار) بر علیه جنبش کرد، تضعیف فرهنگ سیاسی و تعامل آراء در خود کردستان و غیره چه بوده است؟ آیا مبارزه مسلحانه سازمان سیاسی را از قلب و درون جامعه و از وظایف اصلی که دارد، چون نشر آگاهی در جامعه (چون معرفی یک ساختار نو، عادلانه، دمکراتیک، سکولار)، متشکل کردن توده‌ها در تشکلهای (انجمن‌ها، جمعیتها، شوراها، اتحادیه‌ها، سندیکاها)، سازماندهی مردم حول آماجهای ترقیخواهانه (مانند جدایی دین از دولت، فراندوم، آزادی مطبوعات)، سازماندهی حرکت‌های اعتراضی (چون اعتصاب، تحصن و تظاهرات، نافرمانی مدنی)، شکل‌دهی و سمت‌دهی به جنبشهای اجتماعی (چون جنبشهای اجتماعی - طبقاتی - صنفی، جنبش زنان، جنبش بیکاران) و غیره دور و غافل نخواهد کرد؟ آیا اینکه ما در کردستان ایران با وجود این همه سابقه تحزب، با این همه حزب متفاوت، با وجود آن همه پتانسیل اعتراضی در بین مردم هنوز یک تشکل توده‌ای، یک جنبش مستقل و ملموس اجتماعی چون جنبش زنان، جنبش فرهنگی برای آموزش زبان مادری و یا غیره نداریم، نباید این باشد که احزاب کردستانی سرگرم مبارزه‌ای ماکزیمالیستی (یا همه چیز، یا هیچ چیز) و یا به بیان کردی خودمان مشغول «شهری مان و نه‌مان» هستند؟ آیا اینکه احزاب سیاسی ما قادر نیستند پس از این همه سال تلاش و مبارزه و این همه نیروی روشنفکر مستقل یا متشکل، دست کم در خارج از کردستان ایران، یک هفته‌نامه متعارف و امروزی منتشر سازند، به این بر نمی‌گردد که آنها سالهای مدیدی دغدغه‌ای دیگری جز پرورش کادر مطبوعاتی و رسانه‌ای داشته‌اند؟ آیا این نوع مبارزه باعث گریز از اندیشه‌گرایی و روی آوردن به عملگرایی در داخل احزاب ما نشده است؟ خود این واقعیت، احزاب کردستانی را از لحاظ فکری و نظری به طعمه احزاب رقیب تبدیل نموده و همین موجب انشعابات متعدد در آنها نشده است؟

۷. چه تأثیراتی گزینش مبارزه مسلحانه بر روابط و مناسبات تشکیلاتی از لحاظ رعایت یا عدم رعایت اصول دموکراسی دارد؟ آیا احزاب و سازمانهای سیاسی مسلح دست کم به نسبت سازمانها و احزاب غیرمسلح، اما از لحاظ اعتقادی مشابه بسته تر نیستند؟ آیا انضباط نظامی اصولاً با موازین دموکراتیک همخوانی دارد؟
۸. از تجربیات کردستان عراق چگونه می توانیم بیاموزیم؟ آیا آزادی کردستان عراق - آنطور که برخی می پندارند - واقعاً در نتیجه جنگ مسلحانه پیشمرگان کردستان عراق بوده است، یا در اثر قیام سراسری مردم صورت گرفت که اتفاقاً نخست مردم غیرمسلح و سپس جاشها در آن نقش اولیه و تعیین کننده را بازی کردند؟
۹. آیا در کردستان جنگ مسلحانه به خودی خود به هدف و مضمون مبارزاتی تبدیل نشده است؟ آیا جنبش کردی بدون جنگ چریکی قادر به ادامه حیات نیست؟ آیا این جنبش حقانیت خود را از مطالبات مردم و مبارزه یا ناعدالتیها می گیرد یا از تقابل مسلحانه با نیروهای دولتی؟
۱۰. آیا زمان آن نرسیده که پرونده مبارزه مسلحانه - دست کم به شیوه ای که تاکنون در کردستان رایج بوده - بسته شود؟ آیا همچنان مجبور و محکوم به طی این دور باطل و سیر تسلسل هستیم؟

در پایان قابل تأکید است که طرح این سؤالات که باید معترف شوم نظم زیادی در دسته بندی آن دیده نمی شود، به منزله تخطئه مبارزه و مقاومت مردمی (حتی به شکل نظامی آن) نیست و نمی تواند باشد. نگوئیم من بیشتر متوجه این واقعیت است که تاکنون در این خصوص بحث جدی انجام نگرفته، هر چند که جو سیاسی کردستان و زندگی فعالین آن در درجه نخست نه از باورها، سیاستها و یا برنامه های احزاب، بلکه از این شیوه مبارزاتی آنها متأثر بوده است. با این وجود - همانطور که در لابلای سطور فوق نیز پیداست - کتمان نمی دارم که به نسبت درستی نفس مبارزه مسلحانه تردید اصولی و جدی دارم، به ویژه در شرایط امروز کردستان، ایران، عراق و ترکیه، آن هم صرف نظر از ماهیت و عملکرد دولت مرکزی. معتقد هستم که بزرگترین آمالها و آرمانها ارزش قربانی کردن آگاهانه جان انسانها را ندارد.

بسیار خوشحال خواهم شد که نظرات شخصی یا تشکل سیاسی خود را برای آدرس ذیل مرقوم فرمائید.

peyam@iran-federal.com

www.iran-federal.com

۲۰ شهریور ۱۳۸۶ - ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۷

پاسخ به چند سوال و ابهام

— در پاسخ به به اظهارات «ژبله‌مو» و «سروه» —

ناصر ایرانپور

(برای مطالعه متن کامل نظرات آنها به آخر این نوشته مراجعه کنید)

۱. نخست بسیار سپاس که نوشته‌ی مرا مورد عنایت قرار داده‌اید.
۲. انتقاد نموده‌اید که چرا مطلبم را به زبان کردی نوشتم: مطمئن باشید که اگر دانش زبان کردی‌ام قد می‌داد، این مطلب را که اتفاقاً مطلبی درون کردی هم است، به کردی می‌نوشتیم. اما من هم مانند شما از تحصیل به زبان مادری خودم محروم بوده‌ام و همین مسئله باعث شده که نتوانم به زبان کردی به راحتی زبان فارسی بنویسم. دلیل این امر را هم در درجه‌ی نخست کم استعدادی خودم می‌دانم که زبان نوشتاری مادری خودم را به حد لازم فرانگرفته‌ام و نتیجتاً نمی‌توانم یک تحلیل سیاسی این چینی را به زبان خودم بنویسم. دلیل دوم آن، سلطه‌ی شوونیسم در ایران بوده که این حق را از مردم ما و دیگر خلقهای غیرفارس ایران گرفته‌اند. لذا ایراد شما را از این لحاظ صددرصد به جا می‌دانم. اما از این انتقاد شما چنین نتیجه می‌گیرم که وضعیت زبان کردی شما باید بهتر باشد. اگر چنین است به شما به این دلیل تبریک می‌گویم. اما صراحتاً بگویم که اگر قرار باشد، زبان خودم را بد صحبت کنم و از ده کلمه کلامم دو کلمه آن کردی نباشد، همان بهتر که فارسی صحبت کنم. ارزش و اعتبار زبان مادری‌ام را والاتر از این می‌دانم که به هر نوع که دلم می‌خواهد صحبت کنم. کم نیستند انسانهایی که عنوان «سه‌رۆک» این یا آن حزب کردی را یدک می‌کشند، اما از ادای دو جمله کردی درست و حسابی عاجزند (همانطور که چند شب پیش شاهد زنده آن بودیم). همچنین کم نیستند «رهبرانی» که ساعتها در تلویزیون برای بینندگان گردشان به ترکی (!!)) سخنرانی می‌کنند. شما بر حق از من که نه رهبر هستم و نه مبلغ و نه عضو یک سازمان سیاسی و نه ادعایی دارم، بلکه تنها یک عضو ساده جامعه کردی می‌باشم و بس، بر حق انتظار دارید که با زبان مادری‌ام مقاله بنویسم و با طعنه می‌فرمائید، حال که کردی نمی‌دانم، به زبان فارسی پاسخم را می‌دهید. آیا چنین انتظاری را هم از رهبر تشکیلات مورد علاقه‌تان هم که همین دو شب پیش به شیوه چنین فاجعه‌باری از لحاظ مضمون سیاسی و زبان و ادبیات بکار گرفته شده، سخن گفتند و به همین دلیل صدای همه را درآوردند، دارید؟ تاکنون چند مطلب سیاسی و تئوریک از این «سه‌رۆک» خود به کردی، فارسی و غیره ملاحظه نموده‌اید؟ (جای شما باشم، این بحث را ادامه نمی‌دهم. کسی که در خانه شیشه‌ای نشیند، شیشه خانه دیگری را سنگ نیاندازد!)
۳. در ارتباط با تعریف «جنگ مسلحانه» من هم نسخه‌ی از قبل آماده‌ای ندارم، به ویژه اینکه من نیستم که چنین راهی را در پیش گرفته‌ام، من نیستم که در ارتباط با درستی آن باید روشننگری کنم. آنچه می‌دانم این می‌باشد که شیوه مبارزاتیمن نباید تماماً درست بوده باشد. تصور کنید فردا در ایران یک نظام فدرال و دمکراتیک سرکار بیاید. ما هم در کردستان ایالت خود را داشته باشیم. اما کردستان عراق هنوز زیر چکمه‌های فاشیسم قرار داشته باشد و نیروهای کرد در ستیز با آن. آیا اگر نیروهای کردستان عراق در کردستان ایران پایگاههای نظامی داشته باشند و دولت عراق آنجا را به توپ ببندد، شما بعنوان یک مسئول در کردستان ایران از نیروهای کردستان عراق طلب نخواهید کرد که به عملیات نظامی خود پایان دهند، تا تجربه‌ی فدرالیسم در ایران و کردستان ایران به خطر نیافتد؟ ما کردهای ایران باید بنا را بر این بگذاریم چنانچه حکومت کنونی عراق ثبات یابد (که در آن نیروهای شیعه‌ی طرفدار ایران هم بسیار نیرومند هستند) دیر یا زود جلو حرکت‌های نظامی کردهای ایران را خواهند گرفت. حال چرا خود چاره‌ای برای این بن‌بست نیابیم؟ این بحران را سالهای ۶۶ و ۴۷ نیز داشتیم و دیدیم که چه نتایج فاجعه‌باری ببار آورد. این بن‌بست را باید شکست، آن هم به نحوی که هم مصالح کنونی کردستان عراق در نظر گرفته شود و هم مصالح درازمدت کردستان ایران و ترکیه. ممکن است بخاطر سطح مبارزه و موقعیت آن، این یا آن بخش در زمانی معین اولویت داشته باشد، اما باید همواره مصالح ملی و دراز مدت کردستان در بخشهای دیگر را هم مدنظر داشت. مهمترین فاکتور تعیین‌کننده باید این باشد که مبارزه نباید در این بخشها تعطیل شود. باید مکانیزمی یافت که این امر میسر گردد. این کنه‌ی مطلب من است.
۴. حکومت اسلامی اساساً در ظرفیت و ماهیتش نیست که به خواستهای مردم کردستان پاسخ دهد. لذا چاره‌ی جز ادامه‌ی مبارزه نیست و نمی‌تواند باشد. بحث نه بر سر نفس مبارزه، بلکه بر سر شیوه‌ی مبارزه است. و باید قبول کنیم که مبارزه، تنها مبارزه‌ی

مسلحانه نیست. کمالینکه همه‌ی احزاب کردستانی در عرض ۱۵ سال گذشته هیچ مبارزه و عملیات نظامی نداشته‌اند، با این وصف نمی‌توان گفت که آنها مبارزه را تعطیل نموده‌اند یا (آنطور که «سه‌رۆک» می‌گوید) «خیانت کرده‌اند». آیا می‌توان گفت که آنها تسلیم شده‌اند یا با جمهوری اسلامی گفت و گو کرده‌اند؟ به یقین نه. طبیعی است که نفس مذاکره غلط نیست، اما باید در ارتباط با مذاکره مورد به مورد تصمیم گرفت. جمهوری اسلامی در طول سه دهه‌ی گذشته ثابت نموده که نه اهل مذاکره است، نه مدارا و نه اعطای حق. این نظام بر اساس شووینیسیم، حق‌کشی، ستم ملی، ستم جنسی، ستم طبقاتی، ستم سیاسی، ستم بر جوانان، ستم بر محیط زیست، سرکوب و خشونت و زندان و شکنجه و اعدام بناشده است. لذا با چنین رژیم‌می نمی‌شود کنار آمد، نه با جنگ مسلحانه و نه با مبارزه سیاسی.

۵. با صراحت کامل بگویم که از نظر من جنگ کردستان بعد از انقلاب اجتناب‌ناپذیر بود. طبیعی است که ما هم آن زمان اشتباهات زیادی را مرتکب شدیم (در سنندج، نقده و چند جای دیگر). اما آتش بیار معرکه جمهوری اسلامی بود. این حکومت از هیچ تلاشی فروگذاری نکرد که جنگ را به مردم و احزاب کردستان تحمیل کند. حقیقتاً ما هم دم به این تله‌ی دشمن دادیم. بنابراین شروع جنگ در کردستان قبل از هر چیز به سیاست‌های جمهوری اسلامی برمی‌گردد و نه به خواست و میل نیروهای سیاسی کردستان. این رژیم به هیچ چیز جز خلع سلاح و تسلیم راضی نبود. اگر علت سرکوب خشن مردم در کردستان، اگر عقب‌ماندگی مردم در کردستان به سازمان‌های سیاسی برمی‌گردد، اعلام جنگ دولت به دیگر نیروهای سیاسی و روشنفکران جامعه به کی برمی‌گردد؟ منتظری و مفتی‌زاده و داریوش فروهر و هزاران هزار زندانی و اعدامی مجاهد، فدائی و حتی توده‌ای هم از حملات حکومت اسلام در ایران در امان نماندند. اکثریت اینها که به این حکومت اعلام جنگ مسلحانه نکرده بودند. با صراحت بگویم که عکس‌العمل نیروهای سیاسی کردستان در قبال حملات نظامی دولت اسلامی جز دفاع مشروع چیزی نمی‌توانست باشد. البته باید اقرار نمود که این یا آن سازمان و حزب سیاسی اشتباهات بزرگ و کوچکی را نیز مرتکب شده‌اند، برای نمونه آنگاه که تلاش نمودند که تا جایی که ممکن است جنگ را به عقب بیاورند و یا آن زمان که سعی نمودند که در زودترین زمان ممکن از لحاظ نظامی عقب‌نشینی کنند. با همه این احوال جنگ به مردم کردستان تحمیل شد. این رهبران کردستان نبودند که جنگ را «نعمت الهی» خواندند و بر علیه این یا آن خلق فتوای «جهاد» دادند. بنابراین صورت مسئله را وارونه نکنیم. حتی موضوع این نیست که هر جنگ و دفاع مسلحانه‌ای را بطور خودبه‌خودی سرزنش کنم.

۶. بحث من این است که بطور آگاهانه خود به این سمت حرکت نکنیم. نگذاریم که رژیم‌ها این شیوه مبارزه را همیشه به ما تحمیل کنند، کمالینکه نتوانسته‌اند باورهای خود را به ما به زور بقبولانند. تمام تلاش‌های این احزاب برای سعادت من و شماست، برای سعادت انسانهاست. لذا مسئله‌ی محوری انسان است. آیا صحیح است که برای سعادت انسان، انسان را قربانی نمود، آن هم آگاهانه؟ باز تأکید می‌کنم؛ اینکه باید مبارزه کرد، صددرصد صحیح است و ضروری. اینکه باید در برخی مواقع حاضر بود فداکاری نمود و جان خود را برای سعادت مردم داد، این هم درست است. برخی مواقع مرگ یک نفر خود یک تحول ایجاد می‌کند. برای نمونه مرگ قاضی محمد در بعد طولانی مدت جانها به جنبش کردستان بخشید. در برخی مواقع هم که شما بعنوان یک مبارز به گیر دژخیمان می‌افتید، شرافتمندانه از باورهای خود دفاع می‌کنید که چیزی را بزرگتر از آن نمی‌دانم. بنابراین بحث من تنها ارسال نیروی نظامی و درگیر شدن آگاهانه با نیروهای نظامی دولتی است که صحیح نمی‌دانم، آن هم در این شرایط معین.

۷. در ارتباط با پژاک و پ.ک.ک هم بگویم که کاری که این دو حزب می‌کنند را من نیز دفاع می‌دانم. این دفاع باید باشد و جای افتخار هم است که ما چنین انسانهای شریف و آزاده و جان بر کفی در کردستان داریم. اما باز برای این دوستان جوان و شریف تکرار می‌کنم که دفاع اشکال مختلف دارد. این دفاع صرفاً نمی‌تواند مسلحانه باشد. شما به درستی به نسبت مردم خودتان احساس مسئولیت می‌کنید. من هم در برابر جان شما عزیزان احساس مسئولیت می‌کنم. من هم نمی‌توانم آرام و بی‌تفاوت باشم، چنانچه می‌بینم دسته دسته از جوانهای ما به کام نیستی می‌روند و خونشان بدست رژیم‌های شووینستی و ضددمکراتیک ایران و ترکیه به روی زمین ریخته می‌شود. هر یک از این جوانان شهید می‌توانستند یک کادر و رهبر برجسته همین حزب بشوند و در بسیاری از عرصه‌های دیگر در امر مبارزه برای نیکبختی مردمشان کارساز و مفید باشند. اما مبارزه‌ی مسلحانه این فرصت را از آنها می‌گیرد و این سیری است، شیوه‌ای است که تاکنون همه‌ی احزاب کردی در کردستان ایران طی نموده‌اند و من بالخصوص آن را موفقیت‌آمیز تلقی نمی‌نمایم.

۸. وانگهی، نمی‌دانم چنانچه این شیوه‌ی مبارزه تاکنون درست بوده، چه ضرورتی دارد که احزابی دیگر تقریباً با هم اهداف و برنامه‌ی سیاسی و با همان شیوه‌ی مبارزاتی تاسیس شوند؟ معمولاً احزاب سیاسی جدید که بوجود می‌آیند، بر اساس برنامه‌ی

جدید یا دست کم با تاکتیک مبارزاتی جدید بوجود می‌آیند. خوب اگر راه پیموده شده درست بوده، چه نیازی به تشکلهای دیگر با همین برنامه و افق سیاسی داریم؟

۹. به هر حال، همه‌ی این مبارزین چه در پژاک، چه در پ.ک.ک. و چه در دیگر احزاب سیاسی کردستان ایران اندیشه‌ای جز رهایی مردمشان ندارند. وظیفه‌ی هر گُرد شریف و مبارزی است که آنها را مورد حمایت قرار دهد. اما این بدین معنی نیست که آنها مصون از اشتباه و مبری از اعمال انتقادآمیز هستند. اصولاً یکی از پرنسیپهای کار حزبی "انتقاد و انتقاد از خود" است. خود احزاب از جمله برای اینکه در جامعه انتقاد ممکن شود، مبارزه می‌کنند. خوب چنانچه چنین است، انتقاد از احزاب هم - صرف نظر از اینکه چه نظری در مورد درستی یا نادرستی آنها داشته باشیم - باید امری بدیهی باشد. هر انتقاد یا پرسشی را نباید به حساب خصومت یا غرض‌ورزی گذاشت. هر کسی را که انتقادی داشت، منتسب به حکومت اسلامی و خائن به خون شهیدان و سازش با حکومت اسلام در ایران و از این دست نکنید. ممکن است که این فرهنگ مستبدانه فردا یقئاً شما را هم بگیرد، اگر به چیزی انتقاد داشته باشید. بیایید دنیا را سفید یا سیاه نبینیم. ثابت کنیم که از فرهنگ سیاسی بالا که انتقاد و بحث و جدل از ملزومات آن است، برخورداریم. احزاب سیاسی، خوب و بدشان، سرمایه‌ی ما هستند. اما همانطور که مستحضر هستید، خود سرمایه هم غیرقابل انتقاد نیست.

۱۰. یادآور شوم که من پرسشهایی را در ارتباط با درستی یا اشتباهی جنگ مسلحانه الف) به طور کلی و ب) در شرایط مشخص کنونی مطرح ساخته‌ام. ای کاش این عزیزان به آنها می‌پرداختند و تلاش می‌نمودند پاسخهایی را به آنها بدهند، تا اگر من در اشتباه هستم، به اشتباه خود پی ببرم و بیش از این به کژراهه نروم.

ژیله موو له روزنه لات

با سلام

اولا نمي دانم چرا مطالبتان را به زبان كردي ننوشته ايد با درنظر داشتن اينكه شما كردي بلد نباشيد به زبان فارسي مطالبتي بعرض ميرسد:
نظر خود شما در باره مبارزه مسلحانه و تعريف آن کدام است آیا دفاع از خود در برابر درندگان و ضد بشرها قابل نكوهش ميباشد ما كه هرچه در كردستان ديده ايم دفاع از خود بوده است
2- دولت ايران در برابر قدرت بزرگي مثل آمريكا و افكار عمومي دنيا حرف شنوني ندارد و به آنها اهميتي نمي دهد و با نام اسلام تمامي جنايات ضد بشري و ضد اخلاقي را مرتكب مي شود حالا ميخواهيد به حرفهاي يك حزب مخالف گوش دهد؟

4- يك ضرب المثل فارسي "انسان عاقل از يك سوراخ دو بار مار آنرا نمي گزد" نتيجه مذاكره و مبارزه مسالمت آميز بزرگمرد كرد دكتر قاسم‌لو با ضد انسانها چي شد ؟ 4- آیا به نظر شما جان انسانها چه مقدار ارزش دارد و اصلا انسان براي چي و به چه هدفی زندگی میکند که شما فرموده اید بخاطر آرمانهای بزرگ هم نباید از جان گذشت؟
و بسيار پرسش ديگر

سروه از پیرانشهر

دشمني نويسنده با شهيدان و حرکت آزاديخواهانه‌ي پژاک كاملاً آشكار است. اگر راه حلي به جز دفاع مشروع براي كردها دارند بفرمايند تا ما هم استفادۀ كنيم.
نويسنده مطلب خود را عاقلتر از صدها و هزاران كادر و عضو فدائي پژاک و پ ك ك دانسته و آنها را كساني ميداند كه براي تبليغ كوچك حاضرند جان خود را بدهند!!!
واقعا كه تحليلشان كاملاً آبكي و سطحي و از روي غرض ميباشد.

در ثاني ناصر خان از جوانان كرد ميخواهند كه به جاي پيوستن به پژاک به منزل بازگشته و به جاي دفاع از خود و خلقشان تفنگ را کنار گذاشته و تسليم شوند. و اين البته در فلسفه‌ي پ ك ك و پژاک جايي ندارد و خوابيست كه دشمنان خلق كرد و آزادي و ناصر خانها ميبينند و هرگز نيز به واقعيت نخواهد پيوست، چرا كه به قول معروف هر جا كه خون گريلا ريخته شود، گريلاي آپونيست آنجا را فتح كرده است...

سلام بر شهيداي پژاک و پ ك ك : دلخواز، دلبرين، چالاک، خوشمير، زيلان، عاكف، سيروان، بروسك، ماني و هزاران شهيد ديگر كه مقاومت را بر تسليميت ترجيح داده و اين است زندگي شرافتمند براي يك سرباز ماد...

سلام بر آيو براي ايجاد شخصيتهاي پولادين در شمال و غرب و شرق كردستان

در راه دستیابی مشترک به حقیقت

— پاسخ به آقای رسول عنایتی —

ناصر ایرانپور

(برای مطالعه متن کامل نظرات آقای عنایتی به آخر این نوشته مراجعه کنید)

ابتدا بگویم که نقد ایشان را بسیار مفید و سازنده می‌دانم، هم از لحاظ کلام برگزیده شده و هم از لحاظ مضمونی. جای خوشحالی و تأمل است که ایشان تصویر «سیاه یا سفید»ی را از رویدادها ارائه نموده‌اند، پاسخ ساده «آری یا نه» را نداده‌اند. تحلیل ایشان از نظر من بسیار رئالیستی، غیرافراطی و از موضع منافع ملی کردستان است. به همین جهت من با ۸۰ - ۹۰ درصد اظهارات و مواضع ایشان موافق هستم.

تلاش من تنها معطوف به این است که فعالین و تلاشگران خودمان را متوجه این قضیه سازم که ما متأسفانه اگر نه تمام، اما بیشتر هم و غم، بخش بزرگی از ذهنیت و عملکرد خود را روی یک جنبه مبارزه که تازه «تحمیلی» هم است، متمرکز نموده‌ایم. و این را مضر به حال مردم و جنبش می‌دانم. هر چند خود موافق ارتش، جنگ و درگیری مسلحانه نیستم، اما می‌دانم که من تنها یک طرفه قضیه هستم و کارکرد و عکس‌العمل من همچنین بستگی به طرف مقابلم دارد. جنبش کردستان، یک مبارزه رهائی‌بخش ملی و دمکراتیک و صددرصد برحق است. متأسفانه مبارزه و یا بهتر بگویم دفاع مسلحانه هم همیشه و در همه حال اجتناب‌ناپذیر نبوده است.

بن بست‌ی که در کردستان ایران و ترکیه و سوریه است را در درجه نخست به ساختارهای سیاسی مستبدانه، شوینیستی و بخشاً فاشیستی این دولتها مرتبط می‌دانم. عقب‌نگه داشتن مناطق کردنشین در این کشورها را قبل از اینکه به مبارزه‌ی مسلحانه برگردانم، به این سیاستها و ساختارها برمی‌گردانم. بنابراین من جزو آن دسته‌ای نیستم که توحش این دولتها را گردن‌گرد و احزاب‌گردی می‌اندازند، اما همچنین جزو آن دسته‌ای نیز نیستم که با گفتن حقایقی چون «در این کشورها دیکتاتوری است و فرصت مبارزه سیاسی نیست و راهی برایمان باقی نمانده است» تقریباً همه عرصه‌های دیگر مبارزه را تعطیل نموده‌اند و یا عملاً کم‌بها داده‌اند و تنها به پرورش کادر نظامی و پیشه‌کردن «سیاست انتظار» که شما برحق به آن انتقاد می‌کنید، پرداخته‌اند.

من می‌گویم که دیگر نباید به این رژیمها اجازه داد، هر نوع شیوه دفاعی را که دلشان خواست، به ما تحمیل کنند. ارزش و تأثیر رویارویی و مبارزه سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک را کم‌ارزیابی نکنیم. مبارزه لایا زانها، رؤیا طلوعی‌ها، کیودونداها، محمود صالحی‌ها و هزاران فعال و تلاشگر مدنی و دانشجویی و کارگری و فرهنگی، مبارزه جمعیت‌های غیردولتی - غیرانتفاعی (NGO) و به ویژه انجمن‌های حقوق بشری در ترکیه و ایران و مطبوعات‌گردی داخل را کم‌بها ندهیم.

من می‌گویم که به کار فکری و سیاسی به اندازه کافی نپرداخته‌ایم و برای همین هم چند شخصیت و سخن‌ور توانمند‌گرد در سطح این کشورها و در سطح بین‌المللی نداریم. آیا کسی است که نوع سخن و استدلال و کلام و پاسخ‌دهی دوست عزیز و گرانمایه من، کاک حاجی (مهندس حاجی احمدی) در تلویزیون «رؤژ» یا صدای آمریکا و به ویژه در برنامه «مونیتور» شبکه اول تلویزیون آلمان آزارش نداده باشد و خشمگین نشده باشد. آیا همه اینها نشانگر این نیست که ما چهار کادر مطبوعاتی و رسانه‌ای پرنفوذ پرورده نکرده‌ام؟

اینها تقریباً تمام مطلب و دغدغه و دل‌مشغولی و نگرانی و انتقاد من است که تصور می‌کنم شما با آن مخالف نباشید. مطلق‌گرایی پیشه نمی‌کنم و می‌دانم که حقیقت بغرنج‌تر و همه‌جانبه‌تر از آن است که من بتوانم آن را در چند جمله بیان کنم. حقیقت در همین بحث‌های خلاق است که زاده می‌شود.

با عرض ادب فراوان و درود بیکران به همه غمخواران جنبش ملی - دمکراتیک کردستان

۱۸ سپتامبر ۲۰۰۷

آیا برای پژاک راه حلی بجز مبارزه مسلحانه وجود دارد؟ نظراتی در مورد نوشته آقای ناصر ایرانیور

رسول عنایتی

ما در خاورمیانه شاهد تحولات بسیار عظیمی هستیم. که این تحولات می‌تواند تمام عرصه‌های زندگانی انسانی در این منطقه را از سیر کنونی خویش خارج گرداند. ایران و مسئله دستیابی به انرژی اتمی ترکیه و تطابق دادن سیستم اقتصادی، فرهنگی ... و با اروپا و درخواست ورود به اتحادیه اروپا و بخصوص عراق که تا دیروز به جز دیکتاتوری و نظامی‌گرایی در آن چیز دیگری نمایان نبود، هم اکنون تحولات عظیمی در آن بوقوع پیوسته. مسایل مطرح گردیده از لحاظ پیشرفت در منطقه اهمیت بسزایی دارند. هم می‌توانند نقش آفریننده یک زندگی خوب، مسالمت‌آمیز برای خلق‌ها و هم تشدید جنگ و درگیری‌ها هم باشند. چون به نظر نمی‌رسد که با دارا بودن یک ذهنیت تئوکراتیک حاکم در جمهوری اسلامی بتوان از نیروی انرژی اتمی در کارهای خیرخواهانه استفاده گردد و یا ترکیه‌ای که خواهان اروپایی گردیدن است با ذهنیتی فاشیستی رد و طرد ملت کرد و با شعار فاشیستی: "یک ترک، بدل یک جهان است" بتوانند، مشکلات کنونی خویش را به شیوه‌ای مسالمت‌آمیزانه حل گردانند. حال مسئله کردها مسئله بسیار متفاوت‌تری است که نمی‌توان آن را به چند دهه گذشته مربوط ساخت و مسئله فراتر از این‌هاست و در کل، قرن‌هاست که خلق کرد از طرف حکومت‌ها و دولت‌های همجوار خود همچون یک ملت رد می‌گردد و با هرگونه آسیمیلاسیون، ژنوساید، و در این اواخر اتواسیمیلاسیون را بر آن تحمیل می‌گردانند و این در حالیست که ما در سطح سیاسی، سیاستمداران کرد در رده رئیس‌جمهور و رهبر حکومت اقلیم کردستان و ده‌ها جناح چپ، سوسیالیست، سوسیال دیموکرات، اسلامگرا و ... داریم و تا حال مبنای و منافع سیاسیمان مشخص نیست و در این اواخر هم خبر آغاز دوباره کمربند عربی در سوریه و بیرون راندن هزاران کرد از خانه و کاشانه و جابجایی عرب‌ها به این منطقه کردنشین و سکوت دوباره جهانیان استدلالی بسیار شفاف درباره اعمال دوباره سیاست‌های انکار و امحا بر روی کردها می‌باشد. مسئله کردها در ترکیه که روز به روز عمیق‌تر می‌گردد و تغییرات اخیر بوجود آمده بوسیله انتخابات پارلمانی، با وجود اینکه DTP توانست همچون یک گروه کرد در پارلمان تشکیل دهد و برای دفاع از حقوق کردها در ترکیه بتواند در مجلس حضور یابد. اما دوباره می‌بینیم که هیچ‌گونه تغییری در سیاست‌های اتحادگردیده قبلی دولت در برابر کردها روی نداده و همچنان ارتش به طرز وحشیانه ای به عملیات‌های خود ادامه می‌دهد و سیاستمداران جمهوری ترکیه هم در روند عملکردهای قبلی دولت در برابر کردها را ادامه می‌دهد و برنامه نابودی خلق کرد بصورتی آشکار، این‌بار با حمله و دستگیری شهردارهای کرد کردستان ترکیه و همچنان حمله به نماینده‌های DTP ادامه دارد.

در مبحث بالا ما به روند تغییرات کنونی دولت‌های حاکم بر کردستان اشاره کردیم، اما این پیشرفت‌ها و تغییر و تحولات اخیر از لحاظ مدیریت دولتی بخصوص در عراق و وارد شدن آمریکایی‌ها به منطقه، باعث هیچ‌گونه تغییری در روند سیاست‌های انکار و امحا در برابر خلق کردنگشته اند. در اینجا سئوالی مطرح می‌گردد؛ آیا در جهان کنونی که در حال تغییر و تحولات عظیمی از هر لحاظ می‌باشد نقش احزاب کردی برای تغییر سیاست دولت‌های حاکم بر کردستان چه می‌تواند باشد؟

راهکارهای این 15 سال گذشته بعضی از احزاب همچون گفته‌های برادرمان، ناصر ایران‌پور که آنرا "خوبشنداری" نام نهاده‌اند، چقدر می‌تواند در تغییر یا حتی رفرمیزه کردن سیاست امحا و انکارا برای کردها به ارمغان بیاورد؟ تا حال که این گونه سیاست‌ها توانایی ایجاد کوچکترین تغییری سیاسی، فرهنگی، اقتصادی را در کردستان دربر نداشته و این دولت‌ها همچنان سیاست‌های انکار و امحا را همچون پروژه‌ای در برای کردها بکار می‌برند آیا برای تغییر نمودن این پروژه‌ها نباید این احزاب دارای ایستار دیگر باشند و از حالت کنونی خود که نمی‌توان آنرا "خوبشنداری" نامید، بلکه می‌توان آنرا همچون سیاست "انتظار" نام نهاد دست بردارند. پس اینجاست که می‌توان به راهکارهای دیگری در این مورد اشاره کرد و یکی از این موارد هم مبارزه مسلحانه می‌باشد.

من به هیچ وجه خواهان درگیری‌های نظامی به هر شیوه‌ای که باشد نیستیم!!! این یکی از مقوله‌هایی است که باید تجزیه و تحلیل گردد. البته که شدت گرفتن جنگ‌های چریکی برخوردارهای نظامیان دو دولت و یا چند دولت بدون مبدأ نمی‌باشند و به تمامی نمی‌توان آنرا رد کرد. جنگ‌های مسلحانه‌ای که تا حال از طرف پیشمرگ‌ها و گریلاها در کردستان، چریک در مناطق آمریکای لاتین و جنگ‌های رهایی ملی در بخش عظیمی از جهان را نمی‌توان جنگ‌هایی نامید که به تمامی تنها به بی‌ثباتی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در جهان و یا منطقه‌ای تحمیل کرده‌اند. تمام این جنگ‌های مسلحانه بخصوص جنگ‌های رهایی ملی، جنگ‌هایی بوده‌اند که در اثر رد هویت ملی و تحمیل استبداد توسط استعمارگران صورت گرفته است.

در این مورد ما می‌توانیم به بعضی از انقلابیون که بیشتر وقتشان را صرف مبارزه مسلحانه نموده‌اند اشاره کنیم که آنها هم موقعیتی بهتر از کردستان را دارا نبوده‌اند که یکی از ستاره‌های درخشان این راهکارها چه‌گواری آرژانتینی و مشارکت بسیار داوطلبانه وی در جنگ رهایی ملی کوبا و بولیوی اشاره نمود. آیا جنگ‌های مسلحانه در کوبا، ویتنام، آنگولا، بولیوی، الجزایر و کردستان را نمی‌توان راهکار باقی ماند، برای این انقلابیها قلم زد؟ آیا اگر در کوبا، بولیوی، ویتنام، الجزایر و کردستان وضعیت برای راه حل‌های دیموکراتیک، سندیکا، شورا و هرآنچه که آقای ناصر ایران‌پور بحث نموده‌اند، اگر موجود بود مبارزه مسلحانه لزومی داشت؟ لذا موجود نبودن راهکاری مسالمت‌آمیز، راهکار دیگر که همان مبارزه مسلحانه می‌باشد را به زور به این احزاب تحمیل می‌گرداند. این راهکار هم برای نابودی طرف مقابل نمی‌باشد بلکه برای تحمیل مذاکرات و راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز انجام می‌گردد. در همین مورد بسیاری از انقلابیون و یا سیاستمداران این ایده را رایج نموده‌اند که جنگ مسلحانه مرحله دوم سیاست می‌باشد که در زمانی روی خواهد داد که دیگر

راهکارهای سیاسی به بن‌بست رسیده باشند. آیا برای PJAK راهکار اول جایگاهی برای گفتگو دار؟ البته که جمهوری اسلامی ایران به هیچ وجه راهکارهای سیاسی_دیپلماتیک را در مورد مخالفان، بکار نمی‌برد. مگر در يك شرایط، که آن هم مگر در يك برنامه از پیش طرح گردیده‌ای به اسم "تور" و یا در همین مورد آقای ناصر ایران‌پور پرسش‌های بسیار فراوانی مطرح گردیده است، بخصوص شدت مبارزه‌های مسلحانه کردها بعد از انقلاب 57 در ایران و من نمی‌دانم کردها در مقابل مردی همچون خلخالی که خود را انقلابی ساده، پاک و بی‌آلایش ایران می‌دانست !!! چه می‌توانستند بکنند؟ بجز مبارزه مسلحانه و البته که شروع مبارزات مسلحانه راهکاریست که باید همگام با کارهای دیگر در برنامه ریزی سیاسی_عملی احزاب جای می‌گرفت که متأسفانه احزاب کردی در ایران هیچ يك از راهکارها را همپای راهکار دیگر بکار نبرده‌اند و نه از مبارزات مسلحانه، نه از دیپلماسی و نه از حرکت‌های خلق استفاده آنچنانی نموده‌اند که در کل هم می‌توان تنش‌های اخیر این احزاب را متأثر از این روند یک بعد گرایي دید. احزاب ایرانی نه قابلیت استفاده از پاسیفیست را و نه استفاده از تاکتیک‌های دیگر جنبش مربوط به خلق را در خود برجسته نکرده‌اند و این هم در به چالش انداختن خود این احزاب کم‌ک‌های فراوانی نموده است و اما هرگز نباید مسئله‌ای را از خاطر زدود که جنگ‌های مسلحانه کرد در عراق و جنبش خروشان مردمی راه را بر ترك صدام از کردستان نمود و دستاوردهای امروز جنوب کردستان، دستاورد همین کلاشینکف‌ها می‌باشد که بعضی آنرا نادیده گرفته و به قیام جاش‌ها نسبت دهند و یا آیا اگر در سال 1984 جنگ‌های چریکی PKK در شمال کردستان به انجام نمی‌گرفت تا حال کردی باقی می‌ماند که در این بخش از کردستان به مادر خود بگوید "دایه"، تا چه رسد به امروز که DTP توانست با 20 تن از اعضای خود وارد پارلمان ترکیه گردند. مسئله در کردستان تنها از يك استعمار حکومتی، اقتصادی نیست، آنچه مطرح است نابودی یک خاق است. ژینوساید‌های ترکیه همچون کوچ‌های اجباری 5 هزار روستا، انفال و بمب‌های شیمیایی در حلبچه و سردشت توسط عراق، بر روی هزارها تن از کردها آیا راه دیگری هم برای انتخاب پیش رویمان میگذارد. آیا این حوادث نشانگر از وجود راهی دیگر را هم میدهد؟

من به هیچ وجه استراتژی انتظار بعضی از احزاب رانه راهکاری انقلابی و نه به سود کردها می‌بینم که سیاست "انتظار" را می‌توان تفکری ایده‌نالیستی نامید که برگرفته از دین اسلام و انتظار فرا رسیدن ظهور مهدی زمان تطبیق داد که امروزه هم مهدی بعضی از احزاب کردی ایالت متحده آمریکا می‌باشد. تنوری حفاظت از دستاوردهای جنوب کردستان را نباید فرمولی برای نابودی خلق کرد در سه پارچه دیگر تبدیل نمود. فرمول‌بندی سیاسی این تنوری احساسی، سال‌هاست که باعث انهدام مبارزه انقلابیگری در شرق کردستان شده. اما بلعکس آن مبارزه مسلحانه PKK، آیا در پیشرفت و استحکام سیاست‌های کردها در جنوب کردستان به طرزی انکارناپذیر، تأثیرگذار نبود؟ البته که تأثیرات فراوانی را ایجاد نمود و خواهد نمود. راهکار سیاسی پاسیفیست را نمی‌توان در برابر ژینوساید، انفال، بمب‌های شیمیایی بکار برد و جنگ‌هایی را که احزاب کرد در کل کردستان چقدر هم دارای راهکارهای صرف تأکید بر مبارزه مسلحانه بوده، یا دارای شیوه‌های نظامی برجسته‌ای نبود را نمی‌توان رد کرد. اما دستاوردهای کنونی جنوب کردستان، جزو دستاوردهای ملی کردها باید محسوب گردد نه لانه خاموشی انقلاب در بخش‌های دیگر. اما تا حال این دستاوردها به هیچ وجه نتوانسته در شکوفایی هر چه بیشتر روند مبارزات سیاسی، دیپلماتیک و حتی فرهنگی، اقتصادی گردد که آن‌هم مقوله‌ای است که احتیاج به تجزیه و تحلیلی دارد. اما ما در کانال بعضی از این احزاب و بخصوص ROJ-TV بارها این‌را از زبان فرماندهان PKK و PJAK شنیده‌ایم که می‌گویند: دستاوردهای جنوب کردستان دستاوردهای ملی ما می‌باشند و برای حفاظت از آن هر آنچه که لازم باشد به انجام خواهیم رساند و حال مسئله اخیر بمباران مناطق مرزی ایران و عراق تا چه حدی به فعالیت PJAK مربوط می‌باشد را هم می‌دانند، یعنی بمباران خانقین، هولیر را هم آیا می‌توان به فعالیت‌های PJAK ربط داد؟ آیا دستگیری روزنامه‌نگاران، اعدام، سنگسار و بسیاری از موارد دیگر که از طرف ایران به انجام می‌رسد را هم می‌توان به قباله مبارزه مسلحانه آن‌هم به شیوه "دفاع مشروع" PJAK گذاشت؟

در اینجا من پراکتیک سیاسی، نظامی و یا راهکارهای احزاب PKK و PJAK را نمی‌توانم راهکارهای ضد انسانی و یا تحمیل بر خلق کرد و یا تشنج و آشوب‌طلبی بنامم و این گفت‌ها را حمل بر ارزیابیهای کورکورانه و متعصب فردی و یا حزب‌گرای صرف می‌دانم. دستاوردهای جنوب کردستان، استراتژی "انتظار"، و تاکتیک "کامپ‌نشینی" حفاظت نمی‌گردد. بلکه موج خروشان فعالیت‌های سیاسی، نظامی احزاب کردی در بخش‌های دیگر میتواند تضمین فردای این دستاوردها را باشد.

PJAK هیچ وقت دارای میدای همچون انتقاد و خود انتقادی نبود» را همچون يك ناآگاهی فردی در میان نوشته‌های بعضی از روشنفکران و متفکران کرد می‌بینم. چون اگر PJAK را هم‌عین حزبی پیرو خط‌مشی ایدئولوژیکی عبدالله اوجالان بنگریم که در کتاب‌هایش به تحلیل تمام افکار، راهکارهای خود در رهبری PKK اشاره و خودانتقادی نمود است. که در تاریخ انقلابیون نمونه آن را اندک می‌بینیم که برای درک این مسئله می‌توان کتاب دفاع از يك خلق ایشان را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد تا مسئله بتواند بخوبی درک گردد.

آقای ناصر ایران‌پور مقوله‌های بسیار را در نوشته خود مورد سوال قرار داده بودند. که البته من به هیچ وجه خواهان و یا حتی توانایی چنین تحلیلات گسترده‌ای را در خود ندیدم و لذا در مقوله‌های طرح گردیده در بالا خواستار ارایه افکار شخصی خویش همچون يك فرد کرد بوده‌ام و یکی از انتقادهایی را هم که می‌توانم از نوشته برادرمان داشته باشم این‌است که بکار گرفتن اسلوب رکیک و استفاده از کلمه‌های چپ‌روی کودکانه و امثال آن را در شانه یک فرد تحلیلگر اوطاع سیاسی آن هم با این همه پرسش نمی‌بینم. من هم در آخر مقاله خود انتظار انتقادهای پر فایده تمام خوانندگان این مقوله را دارم.

انتقاد از پژاک و اتهام «تسلیم طلبی»

— در پاسخ به اظهارات آقای «هیوا» —

ناصر ایرانیپور

(برای مطالعه متن کامل نظرات آقای «هیوا» به آخر این نوشته مراجعه کنید)

یکی از مشکلاتی که جنبش ما در کردستان و ایران همواره با آن دست به گریبان بوده است، انقطاع و عدم ارتباط و مراوده بین نسلهای فعال و سیاسی می‌باشد. در پس دوره طغیانی، دوره رکود و سکوت می‌آید و در پی این سکوت و رکود، باز طغیان و عصیان. در این طغیانها نسلهای تازه‌ای به میدان می‌آیند، بدون اینکه توشه نسلهای پیش از خود را در کوله‌بار خود داشته باشند. لذا تجارب سیاسی نسلهای پیشین به نسلهای بعدی منتقل نگردیده و اشتباهات پیشین باز تکرار می‌شوند، همانطور که اکنون می‌بینیم، با همان معضلاتی روبرو هستیم که دقیقاً چهل سال قبل هنگام حرکت نظامی معینی - شریف‌زاده و ملاآواره در ایران و «جنبش بارزانی‌ها» در عراق با آن روبرو بودیم.

آیا فعالان آن زمان ما درسی از آن آزمون گرفتند که پیشروان امروز ما بتوانند آنها را در هنگام اتخاذ سیاستها و گزینش راهها و تبیین تاکتیکهایشان مورد توجه قرار دهند؟ این کدام درس است؟ به نظر می‌رسد که پاسخ چنین باشد: جنبش ملی - دمکراتیک مردم کردستان ایران تنها زمانی قادر و جایز است، در مبارزه‌شان بر علیه دولت مرکزی ایران از خاک کردستان عراق بعنوان «پشت جبهه» خود بهره گیرد که در عراق حکومتی مستبد و در جنگ با آمالها و منافع گردد در کردستان عراق بر سر قدرت باشد و در عین حال سر خصومت با دولت ایران داشته باشد. بدین معنی که این مهم (بهره‌گیری از خاک کردستان عراق توسط احزاب کردستان ایران) در هنگام بالندگی جنبش در آن خطه و به ویژه در زمان تحقق حاکمیت گردد در آن میسر نیست. در حال حاضر با چنین شرایطی روبرو هستیم.

خوب، اکنون که امکانات «پشت جبهه»، لازمه هر نبرد مسلحانه‌ای با دولت مرکزی ایران، وجود ندارد، چه باید کرد؟ طبیعی است که ارسال تمام نیروهای پیشمرگ به داخل کردستان ایران و چشم‌پوشی از کل امکانات کردستان عراق بیشتر به یک عمل انتحاری شبیه خواهد بود، تا یک سیاست و تاکتیک اصولی و مسئولانه. «سیاست انتظار» و زندگی اردوگاهی درازمدت هم نه تنها با شرکت فعالانه و دخالتگرانه در زندگی سیاسی جامعه در تعارض قرار دارد، بلکه حتی بحران‌زا و نیروفرسا هم است، لذا نمی‌تواند گزینه‌ای جدی و آگاهانه و درازمدت باشد. از سوی دیگر مبارزه برای رهائی و سعادت مردمان هم تعطیل‌بردار نیست. حال پرسشی که مطرح می‌شود این است: آیا اکنون که جنگ مسلحانه به سبب عدم وجود شرایط و کارسازهای لازم عملاً به چنین بن‌بستی رسیده و یا دست کم برای مدت نامعینی تعطیل شده است، نباید با توجه به اوضاع و احوال جدید در اندیشه پایه‌ریزی یک استراتژی مبارزاتی نوین بود؟ این یکی از مبرمترین پرسشهایی است که پاسخ می‌طلبد و احزاب گردی تاکنون تن به طرح و پاسخگویی به آن نداده‌اند. متأسفانه چنین به نظر نمی‌رسد که در آینده‌ای نزدیک این تابو شکسته می‌شود، بویژه که کم نیستند آنانی که آن را مساوی با «تسلیم‌طلبی» محسوب و معرفی می‌کنند.

دیکتاتوری باعث شده که برخی از پدیده‌های زشت و ناهنجار در جنبش ما پیوسته بازتولید شوند. یکی از این پدیده‌ها را من مطلق‌گرایی سستی می‌دانم. دومین را سوء ظن امنیتی، سومی را سلطه فرهنگ نظامی‌گری و چهارمی را - چون آرامش دوستدار - دین‌خوئی می‌نامم. تلفیق و ترکیبی نامیمونی از این چهار پدیده و بسی بیشتر فضا و بستری را بوجود آورده که انتقاد و انتقادپذیری را بسیار مشکل ساخته است. افراد در چنین «فرهنگی» دو دسته‌اند: دوست و دشمن. جبهه دوست اساساً منتقد و مخالفی نمی‌شناسد، اگر هم بشناسد «طبیعتاً» دوست نیست، ستون پنجم دشمن است، لذا در رکاب دشمن گام برمی‌دارد، به نفع دشمن تسلیم‌طلبی تبلیغ و ترویج می‌کند. و این چیزی جز ترور و به سلاخه کشیدن شخصیت منتقدان نیست. برخی اوقات واکنشها حتی به این نیز محدود نمی‌مانند.

در همین فضا و بستر، بسیاری زیرسوال بردن مبارزه مسلحانه از سوی مرا «دشمنی با گرد»، «خیانت به خون شهیدان» و شخصی به نام کاک «هیوا» در وبلاگ شخصی آقای دکتر صلاح‌الدین خدیو، در بخش «نظر بدهید»، همانطور که فوقاً ملاحظه می‌کنید، «تسلیم‌طلبی» نامیده است که ذیلاً تلاش می‌کنم، به آن پاسخ گویم و امیدوارم مورد توجه مخصوصاً ایشان قرار گیرد. جهت رعایت ادب، وی را بطور مستقیم مورد خطاب قرار می‌دهم و از کنایه و جملات مجهول امتناع می‌ورزم.

کاک «هیوا»ی محترم، ایرادی که شما از من گرفته‌اید، در موضع دفاع از جنبش کردی بوده است و این جنبه مثبت موضع شماست. اگر شما در دفاع از من، حقانیت جنبش و حق طلبی کردستان را زیر سوال می‌بردید که وضعیت کاملاً فرق می‌کرد و طبیعتاً نمی‌توانستم، با وصف اینکه از من دفاع هم نموده باشید، از آن خوشحال باشم و با آن مخالفت نکنم. بنابراین هیچ غرض‌ورزی را در اظهارات شما نمی‌بینم، جز اینکه در غم جنبش مردم کردستان هستید و بس. با این وجود، اشکالی که در ایراد ایشان می‌بینم، این می‌باشد که بدون پاسخگویی به حتی یکی از پرسشهای من خود را خلاص کرده و مرا بطور ضمنی، اما خشن، متهم به تبلیغ برای تسلیم طلبی و دست آخر به سود جمهوری اسلامی نموده‌اید که به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. شما باید مستحضر باشید که بسیاری اوقات این مابه‌ازای اعمال و سیاستها و مواضع هستند که به سود این یان طرف تمام می‌شوند، نه ظواهر و شعارها. یک مثال، آن گونه که دولت «ضد امپریالیستی» و ضد آمریکایی جمهوری اسلامی ایران به دولت آمریکا سود رسانده، دولت عربستان سعودی هم نرسانده که همواره در جبهه آمریکا بوده است. صدام با حرکات ضد آمریکایی‌اش تازه پای آمریکا را به خاک عراق کشاند. همین طور طالبان با حملات جنونانه‌اش به آمریکا. به همین ترتیب برخی حرکات تند و بحران‌زا - که ظاهراً در ضدیت با جمهوری اسلامی انجام می‌گیرد - می‌تواند حتی دست آخر - خارج از نیت منادیان آن - به سود همین جمهوری هم تمام شود. لذا پرهیز از جنگ مسلحانه در شرایط کنونی نه تنها به سود جمهوری اسلامی نیست، بلکه بر عکس آن می‌تواند وی را در دستیابی به بسیاری از اهدافش نیز یاری رساند.

همانطور که شما به درستی می‌فرمائید، بنده در بیش از یک ربع قرن پیش، در اوان نوجوانی، آن هنگام که (در مقطع وقوع انقلاب) ۱۶ سال بیش سن نداشتم، ابتدا هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بودم و سپس سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) شدم. این را هیچگاه و در هیچ جایی نه انکار نموده‌ام و نه انکار می‌کنم. تصور نمی‌کنم کسی مرا بشناسد و از این امر - از سوی خود من - آگاه نشده باشد. چه که هم آن هنگام که نظراتم در فضای حاکم وقت پوپولیستی نبود، از اعتقاداتم علنی و شفاف دفاع می‌کردم و چه اکنون که خشونت و جنگ و بگش و بگر همه جا را گرفته است، این کار را می‌کنم. این پیشه یک تسلیم طلب نیست.

من آن هنگام با سواد و شم اندکی که داشتم، معتقد به برپایی یک جامعه سوسیالیستی و بی‌طبقه و بدون استثمار اجتماعی و ملی و قومی و فرهنگی و جنسی ... بودم. رؤیایی جز سعادت مردم در ذهن نداشتم. سرمایه‌داری را موجب و بانی همه ستمهای جامعه خود می‌دانستم. اساساً خصلت و شاخص دوران را تضاد بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم می‌پنداشتم. برای خلاصی از سرمایه‌داری و نیل به سوسیالیسم معتقد به طی دوران گذار و مرحله انقلاب دمکراتیک بودم. ماهیت و مرحله انقلاب ایران را نیز ضدامپریالیستی - دمکراتیک و یا بورژوا دمکراتیک ارزیابی نموده بودم. اعتقاد به پشت‌سرگذاشتن این فاز از طریق یک راه رشد غیر سرمایه‌داری با سمتگیری سوسیالیستی داشتم. برای پیمودن این راه طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی را در مبارزه با نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم نیروی محرک و پیشبرنده می‌دانستم. از سویی دیگر تحلیل ما این بود که پایگاه طبقاتی سرآمدان دولت جمهوری اسلامی خرده‌بورژوازی و به همین اعتبار مترقی و ضدامپریالیستی است و این حاکمیت احتمالاً با توجه به این خواستگاه و پایگاه و به ویژه با توجه به شرکت طبقات و اقشار زحمتکش در روند انقلاب و در صورت برخی اصلاحات اجتماعی چون اصلاحات ارضی، ملی کردن صنایع، دولتی کردن تجارت خارجی و غیره به سمت سوسیالیسم خواهد رفت و در سیر این روند دیر یا زود رهبری به دست نیروهای پیگیرتر، یعنی سوسیالیستها، خواهد افتاد، به همان شیوه که در برخی از کشورهای جهان سوم این اتفاق افتاده بود.

در عین حال حل مسئله ملی را تابع حل مسئله طبقاتی و به همین اعتبار در گرو پیشرفت بیشتر انقلاب اجتماعی و دگرگونیهای زیربنایی به سوی راه پیش گفته و در نهایت برپایی سوسیالیسم می‌دانستیم. بنابراین ستم ملی را در آن مقطع، در آن مرحله انقلاب و آن فرمایشون اقتصادی - اجتماعی که ما پس از سرنگونی رژیم پهلوی داشتیم، گرچه قابل تخفیف، اما بطور کلی قابل حل نمی‌دانستیم. به ویژه اینکه ملت و مسئله و ستم ملی را حاصل سرمایه و نظام سرمایه‌داری می‌دانستیم و بر این باور بودیم که تا زمانی که نظام سرمایه‌داری برچیده نشده و سوسیالیسم روی کار نیامده، این ستم باقی خواهد ماند. همچنین می‌پنداشتیم که طرح مسئله ملی خصلتی دوگانه و بسته به این دارد که در کدام راستا قرار گیرد؛ ضد امپریالیستی - سوسیالیستی یا امپریالیستی - کاپیتالیستی؟ لذا عمده کردن این خواستها می‌تواند انقلابی باشد یا ارتجاعی.

در مورد مشخص کردستان همواره فدائیان خلق ایران (اکثریت) معتقد بودند که معضل و ستم ملی باید از بین برود، آن هم بر اساس حق تعیین سرنوشت و در نهایت در یک نظام سوسیالیستی. بنابراین نفس مسئله هیچگاه انکار نشد. در رابطه با حزب دمکرات کردستان ایران هم مدعی می‌شد که این راه، راه اصیل این حزب نیست و دکتر اقساملو آن را به انحراف برده است و هدف یا نتیجه این سیاستها تضعیف انقلاب به کمک نیروهای خارجی است. چنین موضعی هم - چنانچه گفته شد - بر پایه تحلیل ایدئولوژیک و سیاسی از

دوران، راه رشد غیر سرمایه‌داری، طبقات، مرحله و خصلت انقلاب و مسئله و ستم ملی بود، بدین معنی که تحلیل مسائل کردستان تابع تحلیل از جمهوری اسلامی و تحلیل از جمهوری اسلامی تابع تحلیلهای فلسفی و بنیادهای فکری و ایدئولوژیکی بود.

البته که تجربه ثابت نمود که چنین اعتقادات و باورهای بنیادی، که به اعتقاد آن هنگام من مارکسیستی - لنینیستی بودند، اشتباه محض بوده‌اند و به همین اعتبار تحلیلهای منتج از آن نمی‌توانستند درست باشند. من امروز خود را چپ و سوسیال - دمکرات تعریف می‌کنم، اما مارکسیست به معنای سنتی و شرقی آن نیستم، با این وجود که آموزه‌های مارکس را از خیلی جهات علمی، راهگشا و روشنگر می‌دانم. مع الوصف اعتقادی به برپایی سوسیالیسم و نظام اشتراکی و بی‌طبقه ندارم، مسئله ملی را تابع مسئله طبقاتی نمی‌دانم، ضمن اعتقاد به ضرورت پیوند مبارزه ملی در کردستان به مبارزه سراسری و دیگر جنبشهای اجتماعی ایران، وجود احزاب ملی - منطقه‌ای را ضروری می‌دانم، رابطه این احزاب را با هر دولت و نهاد خارجی صرف‌نظر از ماهیت و نیت آن دولت، در چارچوب منافع ملی کردستان بطور کلی منتفی نمی‌نمایم. هر مبارزه ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری و ضدغربی را ترقیخواهانه نمی‌دانم، چه بسا ممکن است بسی هم ارتجاعی و عقب‌مانده باشد. جانبدار یک نظام دمکراتیک، فدرال، سکولار در ایران هستم و معتقد هستم، صرف‌نظر از اینکه در چهارچوب ایران باقی بمانیم یا نه، باید نظامی را در کردستان برقرار سازیم که متضمن حقوق ملی - فرهنگی - اقتصادی کردستان، تأمین‌کننده دمکراسی، دولت حقوقی، پیشرفت، عدالت، دولت رفاه و امنیت باشد. مبنای هرگونه تصمیم‌گیری در مورد تعیین سرنوشت سیاسی کردستان را اصل لنینی - نیکسونی حق تعیین سرنوشت ملل می‌دانم. امروز بر این باورم که برقراری هر نظام دمکراتیکی در ایران از جمله و به ویژه از کانال حل مسئله ملی، علی‌الخصوص رفع ستم ملی بر کردستان می‌گذرد. به عقیده من گُرد در ایران حداقل خواسته‌ای که می‌تواند مطرح سازد، فدرالیسم است. به عبارتی دیگر، از نظر من در ایران به دلیل بافت متنوع ملی - قومی - فرهنگی آن هیچ نظام عمیقاً دمکراتیکی بدون فدرالیسم نمی‌تواند روی کار بیاید. دقیق‌تر بگویم: به باور من در ایران دمکراسی بدون فدرالیسم متصور نیست.

معتقدم که باید برای ماندن و همزیستی در ایران دمکراتیک فردا مبارزه نمود، ولی ماندن در چارچوب ایران را به هر قیمت و تحت هر شرایطی، مخصوصاً در صورت ادامه تبعیضات ساختاری درست نمی‌دانم و این را باید با صداقت و صراحت گفت و تبلیغ نمود و به پرنسیپ مبدل ساخت. همچنین از نظر من اهمیت دارد که پروسه «ملت‌سازی» را پیش برد و آن را به سپری سترگ در مقابل شوونیسم فرارویاند.

این بود خطوط فکری آن زمان و این است باورهای کنونی من.

آیا شما این اندیشه‌ها را «تسلیم‌طلبی» می‌دانید؟ نه تفکر آن زمان خود را - با وجود اشتباه بودن فاحش آن از دید کنونی ام - تسلیم‌طلبی قلمداد می‌کنم و نه اندیشه‌های کنونی ام را. با این وجود، اشتباه پیشی و جهان‌بینی فلسفی ام در آن سالهای نوجوانی و جوانی (که استنتاجات و اشتباهات فکری و سیاسی من نیز از آنها ناشی می‌شدند) را در کلیت خود عمده می‌دانم. با این وصف تا جایی که به من مربوط می‌شود، هیچگاه هیچ جنایتی که از سوی حکومت‌های سرکوبگر کردستان سرزده باشد، را نه تنها کتمان نموده‌ام، نه تنها تطهیر نموده‌ام، بلکه بر علیه آن گفته و نوشته‌ام. می‌توانم ادعا کنم که با وجود تمام اشتباهاتی که نموده‌ام و به همین دلیل انتقادات جدی که به خود دارم، دست کم تلاش نموده‌ام، در جستجوی حقیقت باشم، به آرمانهای مردم و فادار بمانم و سفیر و پیام‌رسان مردم بمانم، آن هم در هر بستر سیاسی و چهارچوب جغرافیایی که باشم. تلاش نموده‌ام صداقت و صراحت را فدای هیچ ایده و پرنسیپی نسازم. در همین راستا خود را بخاطر توهمی که سالهای ۶۰ و ۶۱ شمسی به حکومت اسلامی داشتم، سرزنش می‌نمایم، آن در عین حالی که می‌دانم، من آن هنگام یک جوان کم‌سواد و کم‌تجربه و خام بیش نبودم و ماحصل اشتباهاتم هم در مقام یک هوادار نباید زیاد بزرگ باشد.

کاک «هیوا» گیان، این بیوگرافی بنده بود. چنانچه نکته و نقطه مبهمی در آن می‌بینید، بفرمائید که من توضیح بدهم، هر چند که تصور نمی‌کنم به کسی توضیحی بدهکار باشم.

اما اگر زحمت نیست، نگاهی هم به سازمانها و رهبران سیاسی با تجربه بیانداریم. اگر من با این خامی و جزم‌اندیشی در سالهای نخست حکومت اسلامی، آن هنگام که رژیم هنوز سیمای واقعی خود را برای بسیاری نمایان نساخته بود و در مورد آن تصویر و تحلیل واقعی نداشتم، دکتر قاسملوی کبیر و هوشمند و صاحب آزمون چی؟ وی سالها بعد، آن هنگام که حاکمیت هزاران هزار نفر را به جوخه اعدام سپرده بود، آن هنگام که هزاران نفر از مبارزین گُرد را قتل عام کرده بود، آن هنگام که بخشی از خود آن حاکمیت از آن رویی برگردانده بود، سر میز مصالحه با آنها رفت و دیدیم که چه ناجوانمردانه در خون غلطیده شد. و این البته که اشتباه مرگ‌آوری بود. خیلی‌ها ایراد گرفته‌اند که چرا دکتر قاسملو نکات امنیتی را رعایت نکرد، چرا با چند پاسدار و اطلاعاتی گفتگو کرد... در حالی که همه اینها مسائل فرعی هستند. پرسش اصلی این است که وی چه تحلیلی از حاکمیت داشت، چه توهمی در مورد آن داشت که می‌پنداشت با آن می‌توان توافق و سازش نمود؟

به سراغ حزب مادر پژاک، پ.ک.ک.، برویم: این حزب تا همین دو - سه سال پیش هر گُردی را که با جمهوری اسلامی درمی‌افتاد، خائن می‌شمارد، رهبرش خود را ابتدا مارکسیست - لنینیست، سپس پیرو علی معرفی می‌کرد. در مورد آشفتگی این حزب همان بس که بگوییم، ابتدا به چیزی جز سوسیالیسم و کردستان بزرگ راضی نبود، پس از قلع و قمع اکثر دگراندیشان درون جنبش گُرد و حتی درون تشکیلات خود، جنگی فراگیر را علیه دولت ترکیه راه انداخت، این جنگ بعدها با ترور و تهدید و به آتش کشیدن مغازه‌های ترک‌زبانان در آلمان و محل‌های توریستی در ترکیه هم همراه گشت (و حیث و اعتباری برای گُرد باقی نگذاشت)، سپس بعد از استیصال رهبرش «دمکراسی و آشتی» این حزب گوش فلک را گم می‌کرد، به همه چیز راضی بود جز استقلال و خودمختاری و فدرالیسم، حتی تعدادی از کادراهایش را به داخل ترکیه فرستاد و هر یک سال‌های مدیدی زندانی گرفتند و کسی هم نه در ترکیه و نه در خارج به استقبال این «حسن نیت» نرفت. بعد از آن فدرالیسم را مطرح ساخت، این فدرالیسم کمی بعد به «کنفدرالیسم دمکراتیک» تبدیل گشت، چندین بار مبارزه مسلحانه را قطع نمود و دوباره از سرگرفت، چند بار با احزاب کردستان عراق درگیری وسیع نظامی راه انداخت، در حکومت اقلیم کردستان سهم و ارث می‌خواست، بعد برای آن بخش، حزب اقماری درست کرد و سپس این کار را برای کردستان ایران نیز نمود! در این حزب برخوردار از پرچم سرخ دیگر نه خبری از مارکس است، نه لنین، به عوض آن در تلویزیونش تبلیغ و ارشاد اسلامی دیده می‌شود!...

به هر حال امیدوارم این همه تغییر سیاست و زیگزاگها شما را از پشتیبانی پژاک سرد و مأیوس نکرده باشد.. دفاع مشروط از همه احزاب کردی وظیفه من و شماست. اما این دفاع چک سفید و برای در پیش گرفتن هر سیاست و عملکردی نیست. احزاب کردی را می‌توان و باید مورد انتقاد قرار داد. این منشا لازمه هر فرهنگ سیاسی سالم است. همچنین باید یک فرهنگ سیاسی نو در درون یک تشکیلاتها بوجود آورد. امیدوارم ورود به این حزب چون اسلام جاده یک طرفه نباشد و ترک صفوف آن با تهدید و تعقیب و ترور همراه نباشد، آن طور که بارها در گذشته شاهد آن بوده‌ایم.

کاک «هیوا»ی عزیز، از فرمایشات شما چنین برمی‌آید که شما، هم آن زمان (پس از انقلاب ۵۷) و هم اکنون درست عمل نموده‌اید و در جبهه درستی قرار داشته‌اید. آیا چنین است؟ امیدوارم که چنین باشد. اما احتمال آن ضعیف است. این هم از کاربرد نام مستعار «هیوا» و یا عدم ذکر نام خانوادگی تان مشخص است. می‌توان چنین احتمال داد که شما ایران بوده‌اید و هستید و بدین خاطر هم مجبور شده‌اید به درستی برای در امان ماندن از گزند پلیس سیاسی حکومت چنین نام غیرواقعی یا ناکاملی را برای خود برگزینید. خوب، اگر چنین است نمی‌توانستید در مبارزه حزب دمکرات کردستان و گریلا که به حق از آنها دفاع می‌کنید، شرکت داشته باشید. بنابراین شما با این وجود که می‌دانید مبارزه مسلحانه حزب دمکرات یا گریلا اصولی و برحق است، در آن شرکت نمی‌کنید، و با این کار تان نه تنها به آرمانهای خودتان خدمت نمی‌کنید، بلکه عملاً تسلیم هم شده‌اید. آخر چه سودی دارد که برای شرکت در مبارزه‌ای شعار بدهید، آن هم پشت پرده و بدون اینکه خود حاضر باشید در آن شرکت کنید؟ برای همسایه شعار که نمی‌دهید. اگر هم خارج از کشور هستید، پرسیدنی است که آیا در خارج هم ترس دارید که نام مستعار برای خود برگزیده‌اید؟ یعنی شما حاضر نیستید در خارج هم از باورهای خودتان بطور علنی دفاع کنید؟ به هر حال، آیا در چنین صورتی نمی‌توان گفت که شما در این مبارزه مسلحانه شرکت عملی ندارید؟ پیداست که شما نه آنجا و نه اینجا آماده نیستید برای مردمان، برای آرمان و اعتقاداتان هیچ هزینه‌ای پرداخت نکنید. آیا شما باید با چنین وضعی دیگران را متهم به تسلیم طلبی کنید؟ تمام کسانی که با نوشته‌ها و ترجمه‌های من آشنا هستند، می‌دانند که من چه خصائل خوب و بدی دارم. اما مطمئناً به ذهنشان خطور نخواهد کرد که مرا تسلیم طلب بنامند، آن هم به ویژه آنانی که سال‌های سال در سنگر مبارزه مسلحانه نه با شعار، بلکه عملاً شرکت داشته‌اند.

بحث من بر سر تسلیم نبوده و نیست. بحث من تنها بر سر بازبینی راه و شیوه مسلحانه مبارزه است و بس. وانگهی، من نصف آن چیزی را نگفتم که «رهبر» پژاک و گریلا همین دیروز - دیروز در مصاحبه با تلویزیون «صدای آمریکا» گفت. وی چند بار تأکید کرد که آنها حاضرند یک گلوله هم به طرف ایران شلیک نکنند و حتی به کادرها و گریلاهایشان دستور داده‌اند که از درگیری نظامی پرهیز کنند، چنانچه جمهوری اسلامی آنها را توپ باران نکند. وی گفت که اگر جمهوری اسلامی چنین و چنان کند، حتی اسلحه را هم زمین می‌گذارند و ... حال شما مرا تسلیم طلب معرفی می‌کنید؟! در ضمن، من جای شما باشم پاسخهایی را به پرسشهای مجری و آن آقای مهرآسا که بلاهت و فصاحت فکری و شووینست و ضدگُرد بودن از تمام وجودش می‌بارید و کاک حاجی از پاسخ به آنها بازمانده بود، می‌نوشتم و برای وی می‌فرستادم، تا در فرصتها و مصاحبه‌های بعدی بتواند از آنها بهره گیرد و با جوابهای این چنینی اش خنده مضحک دشمنان و خشم غمخوارانه دوستان گُرد را موجب نگردد. محض اطلاع شما، من تاکنون کسی را ندیده‌ام که صدای اعتراض از وی به خاطر این چند مصاحبه اخیر کاک حاجی (با تلویزیون آلمان، تلویزیون «رؤژ» و تلویزیون «صدای آمریکا» بلند نشده باشد.

از آقای خدیو انتقاد نموده‌اید که چرا مطلب بنده را در وبلاگش آورده است و پرسش نموداید که آیا مقاله‌ای از شما در حمایت از گریلاها را درج می‌کند. خیلی جالب است؛ شما که حاضر نیستید، با نام واقعی تان مطلبی در راستای تفکرات خودتان بنویسید، از کسانی دیگر انتظار دارید که همین مطلب شما را که تازه ممکن است در راستای فکری آنها هم نباشد، در سایت رسمی خودشان منتشر نمایند!!! آخر، بی‌انصافی هم حدی دارد! در ضمن آیا جریانی که شما از آن دفاع می‌کنید، حاضر است یک نقد نرم و متین را در ارتباط با اظهارات آقای اوجلان در مورد کردستان ایران و اهاناتش به پیشروان کرد و سخنان حمایت‌گرایانه‌شان در مورد جمهوری اسلامی، ... چاپ کند؟ آیا حاضر است دست کم به پرسشهای من و امثال من پاسخ گوید؟ اما خدمت شما عرض می‌نمایم که من با کمال میل حاضرم که مقاله مورد اشاره شما در حمایت از جنگ مسلحانه را (که البته آقای حاجی احمدی منکر وجود آن است!) برایتان در سایت خودم درج نمایم، مشروط بر اینکه از لحاظ عفت کلام و کیفیت آن از حداقلی از استاندارد برخوردار باشد.

شما از «خارج نشینی» من هم ایراد گرفته‌اید. اولاً، اینکه من با وجود گذران بیش از نصف زندگی‌ام در دیار غربت مردم و موطنم را فراموش نکرده‌ام و اتفاقاً با گذشت زمان غلظت کردبودن و احساس مسئولیت در مقابل مردم بیشتر هم شده است، اینکه دنبال زندگی خصوصی خودم نرفته‌ام و به نسبت هم‌نوعانم بی‌تفاوت نیستم را قابل نکوهش نمی‌دانم. دوم اینکه، اگر از دور می‌گفتم «لنگش کن!» را ایراد می‌دانستم و نه برعکسش. سوم اینکه اگر خارج‌نشین بودن من که مستقل و منفرد هستم، هیچ ادعا و طلبی از کسی ندارم و عضو هیچ تشکل سیاسی نیستم، باید ایراد باشد، خارج نشین بودن نیم قرنی «رهبر» پژاک را چه می‌نامید؟ در ضمن تصور مکنید که آقای اوجلان یک دقیقه هم در مبارزه عملی و مسلحانه شرکت داشته است و تمام این سالها در مهاجرت سوریه نبوده است و ...

در پایان بگویم که من ادعا ننموده‌ام که مقاله بنده که طرح چند سوال و ارائه یک نظر کلی و شخصی بیش نبود، علمی می‌باشد. لذا شما به یک نحوی از این لحاظ حق دارید.

۲۸ شهریور ۱۳۸۶

«کاک ناصر، ظاهراً مواضع تسلیم طلبانه‌ی شما را پایانی نیست، چه آن موقع که در کسوت فدائیان اکثریت و در رکاب نیروهای جمهوری اسلامی مبارزات حزب دمکرات را نفی می‌کردید و چه اکنون که در هیات یک روزنامه‌نگار خارج‌نشین به استهزای مبارزات گریلا می‌پردازید. من تعجب می‌کنم از آقای خدیو که چنین مقالاتی را در سایتشان قرار می‌دهند. اگر منظورتان گردش آزاد اطلاعات است، بنده نیز مقاله‌ای در حمایت کامل از مبارزات گریلا نوشته‌ام. آیا امکان درج آن در سایت شما وجود دارد؟ گذشته از این، مقاله‌ی ایرانپور به لحاظ چارچوبهای علمی بسیار ضعیف بود. - نویسنده: هیوا.»